

**THE BOOK WAS
DRENCHED**

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190150

UNIVERSAL
LIBRARY

الحمد لله على سیدنا محمد الوفاء الرحیم وآله ذوی الفضل العظیم
وما ادریک ما الطارق انجسم الثاقب ان کل نفس لما یحاط

مصرعه در سال نالیف
طلوع شمس در کج خواجه رهنماش
۸۴۲ هجری

مصرعه در سال طبع
مثنوی بالبل بیان نجم ثاقب طبع
۸۴۲ هجری

فیسب ریاضت جامع علوم نقول معقول جناب لوی سید امین الله صابو جب مثنوی
جامع محامد صوری مثنوی جناب مولوی سید امداد علی خان صاحب بهادر و طلبه

بمطبع شیخ علم باهتنام شمس حبل و قمر الدین خان فوجی طبع و نشر

بسم الله الرحمن الرحيم

والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم

اینست فهرست نام نامی حضراتیکه برین سال غمناقب تقریظ

و قطعات تاریخ رفته فرموده اند

و این باب که بر این نامی حضرت صاحب سجاد و مقام مبارک

و پیلولوری نام و دیگر حضرات مرتب است ملاحظه تحریر فرمای

این حضرات است مگر بعضی قطعات تاریخ بنایت تقریظ

۱— جناب حضرت شاه امیرالدین صاحب مد ظلالہم محمد

این حضرت را بہت در طول دہم مختصر باشد و چہ انباش

کہ از فرزندان وہم صاحب سجادہ حضرت محمد دوم الملک

قدس سرہ اعزیز مشہور آفاق اند و سجدہ سجادگی مقام بہا

۲— جناب حضرت شاه محمد علی جبار صاحب مد ظلالہم

مد ظلالہم صاحب سجادہ حضرت محمد دوم الملک

این حضرت را بہت در طول دہم مختصر باشد و چہ انباش

حضرت صاحب سجادہ حضرت محمد دوم الملک

جناب حضرت محمد علی جبار صاحب مد ظلالہم

زادگان و سجدہ سجادگی مقام بہا

روح مرشد باشند مردمان این زمانہ از مبالغہ و

رسم معمولی دانند لهذا از روی ادب بر من هست که چیزی

هستم نویسم *

۳- جناب حضرت مولوی وحی احمد صاحب مدظلهم نواسه
جناب حضرت شاه نعمت الله قادری و از نسب آبائی
هم حضرت ایشان اهل سلسله اند حالت تجرید و دیگر
محاسن و حالات قوی حضرت ایشان چنانکه اهل طاعت
را باشد روشن است خصوصاً بر اکثر که ما ان اهل حاجت
و عموماً بر مریدان و مسترشدان که بسیاری مزیدان
و مسترشدان درین جمیع و ملک و غیره فائز المرام اند
مقام اقامت پهلوانی *

۴- جناب مولوی سید علی اعظم صاحب ابن خلیق و

و با وضع و با اہلیت خاص از دوستداران مصوف
و کاسب شاعری از علمای نامی صوبہ بہار و مقام پہلوآرک
۵۔ جناب مولوی احمد کبیر صاحب فی علم و ذکی الطبع
و نہایت نیک مزاج و با خلاق نیکو آراستہ و در علم
صنائع و بدائع گوی سبقت از ناداران این زمانہ بردہ
کہ تصنیفات جناب ایشان شاہدیت ہیں و مقام پہلوآرک
۶۔ جناب حضرت مولانا محمد سعید صاحب مدظلہم نامی
این حضرت درین اضلاع خمسہ و اضلاع بعیدہ با صفت
محمود مشہورست از روی اجازت و حالت حاصلہ طریقہ
علم باطن اہم فیض رسان اندر بیان مستشرقین
را و حضرت ایشان را در مجلس سماع و تحریر یہ تقریر

و حفظ لسان و ملاقات عام و خاص با حسن خلق بطوریکه
 با هر گونه محاذ شریعت است همکنان اتفاق دارند که درین
 زمانه کمتر کسی را باشد * ————— مقام عظیم آباد محله منلیو
 ۷ ————— قطعه تالیف این رساله نجم ثاقب از جناب شاه
 محمد یحیی صاحب ابو العلامی محمود الصفات و جوان صالح اندو
 بطریق مشایخ مریدان و مترشدان دارند و در حلقه ارباب
 قطعات تالیف گویان این زمانه گویا سالار اند * مقام عظیم آباد
 ۸ — جناب مولوی سید مقرر علی صاحب دوستدار
 علم ظاهر و باطن و ذی علم و شغل و کار از معتنات
 روزگار اند طاهر اعمده گماشته گری افیون مرآ
 باطنی ایشان اپوشیده است ازینجا است ۵

از دین شوکتش نالور بون بگانه دوش + انجین بیا روش

مکتر بود اندر حجابان + — مقام پیکر

۹- بارشاد جناب حضرت حافظ مولوی حاجی شیده

ایم الحسن صاحب منعمی که صاحب سجاده و از ارباب اجازت

وفیض رسان علم وراثت و مشور عام و خاص و ^{التعظیم} جلیل

اند تحریر جناب حاجی مولوی سید رضا حسین صاحب

که از مردیان و کسب شدان و فیض یافتگان خاص

جناب حضرت مدوح اند با تحریز دیگر حضرات منسلک شد

جناب حضرت ایشان را عجز و کسار خستیده

چنانکه همیشه غالب می باشد شاد است که درین زمانه کسی را

باشد و در ولوله و شوق حضوری مدینه طیبه و بار مشرف

شده اند اکثر اوقات باز چنان اشک ریز می باشند که
مردمان حاضرین متاثر می شوند و حاجی سید ضیاء صاحب
موصوف را عنایت آهی بهمین همت حضرت مدوح بجا
رسانید که ترک جاه و منصب در عین شباب و نبوغ
در صحبت با برکت جناب حضرت مدوح بر باد و ساوگ
ستقیم اند + مقام ام عظیم آباد
۱۰ - جناب حضرت انا و علیم الدین صاحب ملکی فرمودست
ساحب جهاد و نام و ترقی عظیم است که عام و خاص هر دو فائز است
از ارباب طاقات اند و با وجود و اثبات علیق و با شمع
و مردان و ستم شنان را از روی ظایر و باطن یار و مددگار
می باشند خدائے محبت ظاهری حضرت ایشان

شاهد عادل است بر مراتب علیه باطنی و در مروت که درین
زمانه حکم غمنا دارد و با بیکمانه هم یکمانه اند جای اقامت بهترین

مقام فتوح

۱۱- جناب مولوی سید ادا علیخان صاحب حسینی
اتقادی المنعمی المهدوی بظاہر بیکمانه که عہدہ جو نیز جی دارند
اگر یہ این عہدہ را از جناب ایشان ولق ست از رو
باطن یکمانه کہ طریقہ مشائخ از روی اجازت حاصلہ جات
و بسیاری مردمان از مردمان کوست شدان هستند و محبت
و حفظ وضع مشہو و الیہ از دوستدار دین اسلام و غیر خواہ
عموم خلایق و بکار عالمی تبار بطور خاص انکہ چندین حالت غیر ذریعہ
کمتر کسی ابا شد و برین معنی صفت بہت جناب ایشان

و بهت جناب ایشان در اجرا علوم که معروفست شایع و دل رس

طریقت بجز خدمت خلوت نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست

مقام به اگل پور

۱۲- جناب سید حسین صاحب متخلص بسیدی نخبه صفات

و نهایت ظریف الطبع و بامروت و برالیهیت جناب ایشان

حاجه جناب اتفاق است و شاغل و کاسب اند و مقام لمسه

۱۳- جناب مولوی عبد الرحمن صاحب لمسنیری

القادری المنعمی البخاری از مشاهیر علیاضلع تربت صاحب ذوق

و کاسب و شاغل طریقه مشایخ اند

۱۴- جناب حضرت شاه قیام اصدق صاحب صدق

الفخری الحاشی القادری صاحب سجاده ملاوه سلم ظاهر

بوجه قوت علم باطن در بسیاری مقام مریدان و متشرکان
 این حضرت حسب استعداد خود با کامیاب اند حضرت ایشان
 بس خلیق اند و مزاج طیبیت تهذیب مطابق سنت است
 سخاوت وجود شعرا را این حضرت و برشتگی و شکستگی
 قلب حضرت ایشان بطور خاص است که اهل تمیز بخوبی
 تمیز می کنند که از سلسله چشتیه فیضی خاص رسیده
 و در کلام و ارشاد حضرت ایشان اثریست خاص کمتر

دید شده * مقام جموایان

۱۵ جناب حضرت مولوی علی امیر الحق صاحب حجاب
 سجاد جناب حضرت مولانا طه و الحق صاحب علیه الرحمة
 مشهور عام و خاص ضلوع صوبه بهار و ضلوع دیگر اند نظر

ارشاد بیعت حسب وضع مشایخ جاریت و بسیار سی کسان
 از مسترشدان و مریدان کامیاب اند حق نیست که از ابتدا
 سجادگی بهترین وضع مسند سجادگی را رونق دادند و قوتی
 خاص دارند و اثر شورش حضرت ایشان بطرز خاص
 که حاضرین را گوازمردان و مسترشدان نباشد از جامے برو
 نسب آباء حضرت ایشان با حضرت شاه مجیب اللہ
 قادرے علیہ الرحمۃ میرسد مقام اقامت مقام عظیم آباد
 ۱۶۔ جناب مولوی سید محمد بن المذکور بنور محمد صاحب
 بر علم و استعداد کافی جناب ایشان علمای نامی این دیار
 را اتفاق است جناب ایشان صلاح و تقویٰ از ابتدا
 عالم شباب با انواع صفات نیکو و صلاحیت مزاج دارند

و باعث تصحیح و درست دوستدار علم تصوف و مصوفانند

عمره منصفی برای جناب شان موجب عزت نیست بل

بهر مقام بر هر عمره اعلی که باشند از حسن صفات و

لیاقت و عدل جناب ایشان آن عمره را عزت مکان

آن علاقه را باعث فخر است با جمله درین پیرایه حالیکه دارند

از منتنات این زمانه اند مکان شان مقام شهر گماهی

۱۷ جناب حضرت شاه حسین علی صاحب مظلله جناب ایشان

عمو با نوکری را دوست ندارند که مزاج قناعت و فقر امتزاج

چنانچه پیش ازین بخوشی خود ترک عمره و پیوٹی کلکتری

فرموده که مجبور سیه لغی بار قرض باز برین عمره

و پیوٹی آور بر محامد و حالت اسلامیة حضرت ایشان بنوع

وانوار چهره جناب شان گواه است و از زیارت

حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم

بطوریکه مشرف شده اند عین سعادت ماست که

نعلین حضرت ایشان را با ادب سرور بوسه زده

بر سر چشمم و با حضرت ایشان محبت

خاص از جان و دل دارم و مرا عهدیست

با جانان که تاجان در بدن دارم و هواداران

کوش را بچو جان خوشیتم دارم و مقام پیگیری

۱۸- جناب مولوی سید عبدعلی صاحب درس اول مدرسه

عظیم آباد جناب ایشان در علم معقول و منقول

و فن ادب بهره کافی دارند و اشعار در نعت که از

جناب ایشان هست بر ولوله و شوق ایمانی که مراد
از محبت است شاهد عادل که سامعین متاثر می شوند
و متدرین و متدر که بالا نوشتیم اهل ایمان باشند

۱۹

جناب حضرت مولوی شاه آل احمد صاحب مد ظله
بن جناب حضرت مولوی شاه محمد امام بن جناب
حضرت شاه نعمت الله قادری قدس اسرارهما
حضرت ایشان از ابتدای شباب اتفاق سیاحت
باتباع سنت اکثری حضرت صوفیه که علم علیهم السلام بسیار
علاوه سفر سالهای سابقه حالا بعد بست دو سال
بتحریک خاص از مدینه طیبه که جای جان بجانان سپرن
همان مقام برای حضرت ایشان قرار یافته است بمقام

پہلواری تشریف آورده صرف تا درس ادن
 کتب حدیث شریف اقامت دارند بحق کہ حالات
 حضرت ایشان فی الجمله نشان میدہ از حالات
 حضرات اصحات صفہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم با قطع تعلق
 از ہنمہ والتیام و حسن خلق با ہنمہ و حال توکل و تجرید و تقویہ
 و خواب خور و محبت خالص با حضرت حق بوسیله
 اتباع سنت بوضعی ہست کہ اگر کسی از غیر دین ہم در عقلش
 سلیم باشد بتمامہ اقف شود بی اختیار و بی ساختہ بزبانش آید
 کہ دین اسلام حق ہست جز در دین اسلام اینہمہ حالات
 کجا فقط و بعضی از حالات خاص حضرت ایشان دلیل
 صریح ہست کہ برگزیدہ اند و آن حالات بعضی از حضرات

اهل دل که از پهلوانی هیچگونه علاقه ندارند و از بازیگری
 واقف شده بایستاده فرموده اند از آن نمی نویسم
 که افشای آن خلاف مرضی حضرت ایشان
 خواهد بود ز سبب سعادت و نصیب ماست که اندکی
 بعد از حضرت ایشان پرداختیم و تقریظ و دعای خیر
 حضرت ایشان که در آخر است لیل است بزخامه
 بانحسب الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام
 علی جمیعہ الکریم و آله الرسیم و صحبہ العظیم

صلی اللہ علیک یا حبیب اللہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم والصلوة والسلام علی رسولہ الرحیم
والاکابریم واصحابہ العظیم کیے از صدقائے رفیع
وجہ تالیف این سالہ بخوبی مے دانند کہ شملہ زان در
خطبہ نوشتہ ام خلاصہ اینکہ از ابتدا ی تحت تیرا آنکہ
باتمام رسانم بقدر فہم و حوصلہ در خاطر خود مخلص
مے یافتم مگر بعدہ وقتاً فوقتاً بوجہ ستائش اکثر
مردمان خصوصاً باعث ستودن حضرات مانہ ماکہ بہرینہ
ہمگان ابر حضرات مدوحین ہرگونہ اعتقاد و اعتماد
و وثوق است سرورے خاص در خاطر دیدم کہ نوبت بغیر

رسید یعنی مسرت از کجاست اگر از نیست که خدای کریم
 دلهای بندگان خود را از مولف خوش فرمود که بدعا
 خیر یاد فرموده این کتاب باعث نفع عام و خاص شود
 فرموده اند الحمد لله ثم الحمد لله و اگر این سرور از راه
 نفسانیت است که نفس و شیطان و شمنی بوضعی دارد
 که قسم آن دشوار سبحانک اللّٰهم اغفر لی این است
 التواب الرحیم پس خدا کے کریم از ما در گذرد عفو فرماید بابر حال
 سرور خاطر و دعا کے خیر این حضرات که بحق خودم بابت
 انواع خیر و برکات دارین است یقینی شفیع و حامی است
 و از آنجا که محض در مانده و و امانده ام منے بالیست که
 بتالیف کدم رساله کو ششم و طریق مناظره که راه بلا و

سریع التاثير است اختيار كنم چنانچه در انواع آرام خاطر
 بطوريكه هرج راه يافت وايد ابرداشت دل داند و ما
 دل الغرض بتوفيق اعلیٰ بقصد حضرت جيبه صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم اينده از تحرير تفسیر و مناظره و غيره يكقلم
 دست برداشتم و اينوقت توبه نصوح ساختم و بمعنی رازان
 تحرير كنم كه اگر چه وای توبه شكسته نباشد با عث
 شهرت توبه شرم دهن گم كيرد و كرد توبه شكستى نگردم در آن
 قسم واقع كه كا هيكه واجب باشد از خداوند تعالى تسليم
 كه از دل كاره باشم ليكن راه مناظره و غيره هرگز نزوم كه
 اکنون راه سلامت برای اين امانده همين است و بس حالا
 خدمات مبارك جناب ناظرين اين كتاب از مؤلف

التاس بخیریت کہ جنو حضرت یکہ این کتاب حسن قبول یافت
 و خواب دریافت محسن عنایت اوست نعم نوالہ و مولف را در میان
 نبیند کہ اصل اعتبار این حضرات راست نیست نقول
 از تقریظات حضرات منظم و قطعات تاریخ تالیف ثبت
 این کتاب سب ترتیب ملاحظہ و تحریر فرماے این حضرات
 سوای جناب حضرت صاحب سجادہ حضرت مخدوم
 قاس سرہ العزیز و جناب حضرت صاحب سجادہ *

مقام پچلو ارے شریف

۱ نقل بحر جناب حضرت شاہ امیر الدین صنا
 مد ظہام سجادہ نشین حضرت مخدوم الملک قدس سرہ العزیز
 مقام سجادہ شریف *

بسم الله الرحمن الرحيم

مولوی صاحب حب ارشاد و ہدایت کاشف ظلمات دہیت
 دام فیوضاتہ از اسلیم الدین فردوس سے پیران سلام سنون مکتوف
 خاطر باد کہ نسخہ نجم ناقب الیف خود را بکلم طنوا المؤمنین خیر انزد
 این بے مضاعت فرستادہ اند ہر چند انجین استعد
 ندارم کہ بزرگان طریقت علوم دین استصواب جویند
 ناما بطریق مثال نسخہ مذکور را تمام کمال معائنہ کردم و آن لذت
 باطنی یافتہم بیشتر غنا کہ بزبان صدق از اسرار حال تحریر
 فرمودہ اند و احوبہ و الات مراد بق کتب و سنت لا یخفی
 و نقلہ بکمال شہدہ اند پیر فتنی بہت و الحق کہ براے
 اہل کمال گمان اہل ضلالہت برین مان چراغ ہدایتی است

کہ اگر شب تار تک عقول و ادہام باطلہ خود بفرغ آن راہ
 روند در ہاویہ خسران و نکال نیتند و فی الواقع کہ طبع اس سال
 بمشاہد جاری نمودن منایع فیضی است کہ ہر س بزلال
 لطائف کش کام جان شیرین کردہ از دریائے تلخ گامی گمراہی
 بساحل نجات رسند و قعالے بدرجہ اجابت رسانند
 و مقبول خاطر خواص معوام گردانند و مولف اجزای خیر

ولی خدایت

بخشاد بالبنی و آلہ الامجاد

۲ نقل تحریر جناب حضرت شاہ محمد علی حبیب صاحب

مظلوم مرشد صاحب سجادہ حضرت مولانا سید

محمد وارث رسول نما صلعم قدس سرہ اعظمین *

مقام پھلواری

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على ان جعلني من امة محمد صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم
والصلوة والسلام على سيد الانبياء وعلى آله واهل بيته
نجوم الاهتداء اما بعد مي گوید محمد علی حبیب پهلوار و
اتحق کم این ساله شریفه و صحیفه لطیفه اسم باسمه است
یعنی نجم ثاقب و ربم شیطان کجاست ابادی از با
غوایت نور راه هدایت این صفت با نه صفت هر قوم
توان کرد بلکه حقیقت صفت مصنف را قسم است
که خدای تعالی قدم صدق و دل با صفا داده
که چنین مضامین هدایت آئین و ذوق و شوق
دین و طریقت انگیز از باطن صافی بظاهر زبان مجاز

بنوک قلم آمد الله تعالی ناظران مستفید و ستفیض گرداناد

بجرتہ النبی محمد و آلہ و صحبہ الامجاد علیہ السلام
محرر خط طغرا

محمد علی حبیب

محمد علی حبیب قری عفا الله

الی ابد الآباد

۳

نقل تحریر و قطعاً تاریخ از جناب حضرت مولوے

وصی احمد صاحب ظلم

بسم الله الرحمن الرحيم

حامداً و مستعيناً و مصلئاً و مسلماً

جناب میر نجم الدین صاحب
ورقہ علی علی المناقب
و رتباہ بنفحات المشارب
و اعنایہ و اعطایہ المطالب

معلی سید و الامناقب
اطال عمرہ الله تعالی
و اسقاه کو و سانی المحبۃ
و اعفاه و اکفاه و اجزاه

وگفتی قلبیه عاصوسے اللہ	وكان احب في المخلوقات
وراح الروح في المحبوبين	وسر في نيل المراتب
قدم نجم نجم الدين ضيار	وافشار في المشارق المغاز
بخواه الله في الدارين خيرا	لما اهتم بتحقيق المذاهب
بحکم امر حق گردید مامور	به ترتيب لائل و مذاهب
مؤید شد در گاہ رسالت	بامداد علی شیر غالب
از ان و با همه عون عنایت	شدند ارکانین سونش محراب ^{طوب}
که سعی ابرق شکور بادا	باجرش حق و حسن العوا ^{قب}
لوجه الله نموده صرف بهمت	به تدوین کتابی رای صنایع
کفاه الله زعالی هستی با	شده ماجور تا یسد مذاهب
بحمد الله کتابی شد مرتب	به ترتیب خجش و سلوب صنایع ^{سب}

برای رفع ظلمات ضلالت
 بسار و شر و لائل جمع فرمود
 برین عوی لیل روشنم
 وصی آورد برب نکته خوش
 الا گویا بود زیبا که از لب
 بلی جرس آن محبوب دلها
 از آن ساش بل مرغوب آمد
 وحی گفت از میان تمام تاریخ
 ازین پس بخت گویم تو بشنو
 جنات بتطاب قبله دین
 کمال ظاہر و باطن بندش

پی حرم شیاطین کو از لب
 اگر وظلمات کفری گشت
 که شد روشن بنام نجم ثواب
 نه نسخه بلکه روشن نجم ثواب
 بر آید سال روشن نجم ثواب
 شدند ارباب نبش جلد طاب
 که در مغرب و دلها است
 در نجم دین کتاب نجم ثواب
 که در تقریظ این ارباب کتاب
 معالیه عالمی ثواب
 صفاتش اشرار و کی محاب

مجیب دعوة بهر مستمید
 باوصاف محمد جوهر فرد
 صفائی بخش دطاهر حبیب
 نه تنها مرشد ما و صنف
 چو آرم بر بان نام حبیبش
 ساه الله فیاضاً علی الخلق
 و مظله العالی و د
 بیکتین رساله را پسندید
 که بهر تفتیضان عین نور است
 بدین تقریب تقریظ مبارک
 ولی یم حساب ل بدکن

جهان را دستگیری در مصداق
 ولی نعمت آبا و ناسب
 نگارنده اش پاک ساز بهر عائب
 که باشد مرشد جمله طوالب
 گشایم لب بنام شیر غالب
 و اعلاه علی المراتب
 الی قصبی المشارق و المغرب
 بدین نین خطاب شد مخاطب
 بود در حجم از پی شیطان کذب
 و صی حسته ذکر سال مناسب
 نباشد تا که بی حسن رخ آن سحاب

چوبی حس میشود از رحم شیطان	بجویم شیاطین کواذب ۱۲ ۸۴
	تخرجه جس ۸۸ حساب ۱۲

کتاب
فقیر و صنی احمد

نقل از خط جناب مولوی سید اعظم صاحب خط
قبله و کعبه ظهیر مظلله العالی

بعد تسلیمات و تحیات و آرزوی ملازمت بابرکت و افادت
عرض است بشرف صدور فتح ارنامه رساله پنجم ثاقب
مغز شدم عجیب و غریب تحریر فیض تخمیر باتنویر و دلپذیر
شده است و الله باله عجیب مزه و لطف در کشفیات آن
مبعائنه تقریرات معقوله ان قبله و تائیدات ایزدی باجنب
برداشتن و شکر و ثنای خدای کریم بجا آوردم و بیشتر مقام

که طبیعت خوش محفل ظاهر خواستم که برایشان شکر و تحسین
 نویسم مگر خلاف ادب است به صبر کردم حسن احوال و اقوال
 و حکام اخلاق و محبت اطاعت حضرت محمد مصطفی صلی الله
 علیه و آله و سلم و از آن سبب بارت دین همیشه روز
 این روز باد و اسلام ۛ

قطعه تالیف از جناب لوی احکامیه حسنا مد ظله

یوسف که ز فلک کس حنین بدید	یوسف که ز فلک کس حنین بدید
که زهره ششدر شد از قدح جان بدید	که زهره ششدر شد از قدح جان بدید
که واه واه گوشه ای عرش بدید	که واه واه گوشه ای عرش بدید
که گشت سنا زین قفل عقل بدید	که گشت سنا زین قفل عقل بدید
پانسیا طوازش بشکل گل خندید	پانسیا طوازش بشکل گل خندید
که یوسف که ز فلک کس حنین بدید	که یوسف که ز فلک کس حنین بدید
که زهره ششدر شد از قدح جان بدید	که زهره ششدر شد از قدح جان بدید
که واه واه گوشه ای عرش بدید	که واه واه گوشه ای عرش بدید
که گشت سنا زین قفل عقل بدید	که گشت سنا زین قفل عقل بدید
پانسیا طوازش بشکل گل خندید	پانسیا طوازش بشکل گل خندید

جواب سئله های سوال بدین
 جواب بدین که از برهان عقلی و نقلی
 در آن ورق چو عناق جواب هیچ
 از آن جواب چون شکست تزیینش
 میوفش که هزار آفرین بنا شد
 دلایر نبود نفع بخش تانیفش
 شعرا را که به شرع محمدی خلکو
 بدل شدند مدد عناصرش
 خوشا کتاب که طبع لایع عالم شد
 جناب شاه خد علی جاکیب
 پسند کرد و کتابش جناب مرشد ما

چنان نوشت که منسج کشتید
 بچند مرتبشید قانع سوال بدین
 ز خوف طهارت کاک رخ سولان
 طبیعت دل به زانسانش ترنج
 نوشت اجوبه به هر عوم خاص مفید
 که هست جامی او مالک کلام مجید
 شعور نیز به شوق محمد است
 که دست سید محمد چهار بار شد
 قیول خاطر ذی سلم با عمل کردید
 بعلم ظاهر باطن برین مان شود
 ز راه فصاحت عدل و کم بطف فرید

جناب مولوی وسیدم علی اعظم	کہ اسم اعظم او نفع دو جهان بخشید
بصرف و نحو و ہول و شدت و طوفان	جزا کسی نشیندیم و ہم زمانہ ندید
قبول خاطر او نیز گشت آن مجموع	شکی نہاند کہ صاف آن نب قطع و برید
چو میست و صفت کتابش گنجشرفیت	دلش بی تالیف آن کتاب دید
ارادہ کرد کہ صوری و معنوی تاریخ	عیان مصرعی کرد و لبان دہد
اشارہ رفت ز ہم کہ نیست حاجت	ہزار و دود و صد و ہشتاد و چار ہد
۱۲ ۱۳ھ	۱۲ ۱۳ھ

نقل از خط جناب حضرت مولانا محمد سعید صاحب نظام

بسم اللہ الرحمن الرحیم والصلاۃ والسلام علی رسولہ الکریم

محمد سعید عفی عنہ و حضرت بابرکت اخی الامام

مخدوم مکرم مورفیوض سبحانی مہبط الطاف رحمانی لازال

کاسمہ بجا میدی بہ و نور القیدی پس از اسلام علیکم ورحمۃ اللہ

و بركاته معروض آنكه رساله نجم ثاقب از اول تا آخر دیدم
 و خدا شاهد حالست كه مستفید و خوشوقت گردیدیم و اكثر مقامات
 اقریریه پسندیده کرده اند و جوابهای سوالات را موافق
 عقل مطابق شریعت از كتب طریقت آورده آنرا با مشله
 واضح فرموده این سال نه تنها اهل این رانافع است بلكه اكثر
 ساكنان طریق و متصوفه را كار آمدنی است جزا كماله خیر الخیراء
 البته طبع این سال بسیار موجب منفعت است مرحومه است
 دخل و تصرف در آن حاجت نبود فقط امثالاً للامر كی جا
 محو و اثبات و كی جاكی فقره بدر کرده هم ختم اند
 و كرم بالخیر والسلام

قطعه تالیف ساله نجم ثاقب از جناب محمد یحیی حسینی

کتابیست ماخوذ از اہم الکتاب	ولا نجم ثاقب عجب نسخہ است
کہ ہر یک جو بہت عین صواب	سوالات بنگر جوابات میں
ز مولے قوالے بیاد ثواب	مجیب مولف ز تالیف آن
عجب کار کردن مع سلاخا	جوابات عقیدے نقلی نوشت
ر روح جناب ریالت مآب	مؤید تالیف این نسخہ شد
نویس جواب بلا ایتاب	و گرنہ چه یارای کسر کا یچنین
علی و احید ربو تر آ	ہم از روح مولای مشک کلشا
چنین احوالہ بچو در خوشاب	شدہ ستعفیض ورقم ساختہ
باتقان و ایقان صد آیتاب	پی ہر سوالی سبب نوشت
و ہد نفع بیشک بہر شیخ و شاب	منزل شکوہ است الاریفہ
شوند اہل عقل و خرد فیضیاب	کتابیست کزدینش بالیقین

پسندید بسیار سے آن نسخہ را	خرد پرور استا و گردون کج باب
محمد سعید اسم والائی	بر دست صوفش نہ حساب
ہمہ اہل علم اند نجم الحسن	بود ذات استا و من آن قباب
بود علم او قلزم بیکران	از ان قلزم قطرہ چون حساب
پسند اگر سال تالیف آن	بجو هست این نسخہ لاجواب ۱۲۸۳ھ

دیگر

دیدیم کتاب نجم شاقب	یاران بویم بکہ مشتاق
این نسخہ بخوبی ولطافت	سبحان اللہ آمدہ طاق
گفتہ سیم صحیح و درست یحیی	سارخیش نفع بخش آفاق ۱۲۸۳ھ

۸ نقل خط جناب مولوی سید قمر علی صاحب مدظلہ

قبلہ و کعبہ و جہانم مدظلہ العالی

تحفه تسلیم بانظران مراتب تعظیم و تکریم بجا آورده بعض
 مدعا پذیرد که کتاب نجم ثاقب چون نام نامی اسم گرامی
 خود بر ساحت تحقیق و دقیق سرگرم دشتندگی و تابانی ست
 بذریعہ والا نامه عطا وقت گیرین ورود مسعود فرموده سرمایه
 فخر و مباهات باین دره بے مقدار از رانی داشت
 سبحان الله عجب کتابی و طرفه نسخه پیرایه ظهو در بر کرده
 که سخن بر اندازد تعریف و توصیف آن با همه وسعت کوتاهی
 میکند بحد که عجب تحقیقات انقہ و تقریرات شقیه در آن
 زبیر رقم پذیرفته که اسلامیان را کشف اسرار حقیقت
 می نماید و ملاحظه و زنادیق را انقلاع ماده فاسده توهمات
 بوج و شبهات لایق نموده بدایت بصراط مستقیم نیاید

والله ثم بانته که نه از راه غلو و اغراق است بل نفس الامر می
 گذارش بنماید که چه اسمانی رنگین بیانی پوشتین جامع وجوہات
 عقلی و حاوی روایات نقلی درین کتاب مستطاب این راج
 یافته است کہ ہم پابستگان سلاسل عقلیات را دوا می
 شافی و ہم ارباب قلوب اکیه و اصحاب نفوس قدسیه را
 حجتی ست کافی بتزئیل مقدمات و دلائل این کتاب کہ
 چندین محنت بکار برده اند ظاہرست کہ غیر از نفع خلایق و تدا
 خاص و عام دیگر چه منوی خاطر بوده باشد فخر اکرم الله فی الدار
 خیرا و متع الله العالمین بطول بقائکم و بمطالبتہ ہذا الکتاب
 المستطاب این قلیل البضاعت فقہ الاستعداد این نسخہ
 متبرکہ را سرتاسر مکرر دیدہ و بجمال غور و دقت نظر معائنہ کردہ

در حسن معانی و خوب الفاظ و ترتیب مقدمات و وثاقت
 را مثل نیل خوب مرغوب بنظر آمد و مجال آن نیافت که خبری
 از کم فریاد نماید حضرت مولانا مولوی اراذلعلی خاوند صاحب هم
 را از خط فرمودند و پس خوشنود شدند و انطباع آن مرتبه در
 جمله آن که بجا آورد باعث تربیت خاطر ناظرین خواهد بود
 زیاده حداد ب فقط نیازنامه کمترین یا قر علی
 قطعه تالیف برآله نجم ناقب از جناب مولوی سید علی رضا مدظلله

چونان و شغل الانباع کابل	که مشهور بان علم و دهر پارانی شد
که گویم از علو تیره ذات صفات او	براه معرفت مخصوص بهر شیوه ای شد
نام از چونان و شغل انجمن	شکست گنگین اهمیت میا
که گویم از علو تیره ذات صفات او	کوشش کجیان اخلاص هم جبهه ای شد

نزدیک بحال و شد از ادراک بالاتر	عروج کافینجا یا حیرت فرامی شد
ز جوش بخشش و جهان انعام میم او	درا و عالمی از قبل حاجت دلی شد
بخریر جواب اعتراض فلیسوفانه	موفق از و صدق از ناکجی انی شد
تعالی اند چه نگین نجه نبوشت کلک	که از فیض اش صبح کاند خدای شد
ز شوخی و تحریرت او و مشهور طناز	که در بزم تماشا بر سر برقع خدای شد
بجنب خست تحقیقش که ایشان عالم را	ببازار جهان که ستایع و دانی شد
منو دم فکر تا رخش سر و ایل گشای من	نظایر من بین کاخا باج خدای شد

۹ نقل خط جناب مولوی سید حسین صاحب فیض بانگیان
 خاص جناب حضرت حافظ مولوی شاه سید محسن حسنا
 منعم صاحب سجاد و مظلوم که بوجب حکم جناب حضرت
 حافظ صاحب مدح رقم فرمودند

قبلا و کعبه ادم الله اظلالهم علينا

آداب و کونشآت فراوان با همه جن سائی با عرضه میسر

سطر چند بظهور عیضه موسوم حضرت اقدس و اعلیٰ

سولای خودم ادم الله فیوضاتهم و برکاتهم علينا با کتاب

مستطاب نجم ثاقب پر تو بردل افکنده این نامه سیاه را

رو پیدی جاوید بخشیده با نا آن قدسی کتاب اچون در حضور

حضرت اعلیٰ بر خواندم چه عرض دهیم که بشنیدنش چه مایه دیر گامش

و استوند و مولف را با سلام و دعای خیر یاد فرموده

ارشاد کردند که هر آنکه این کتاب اثر اجر النفس نافع الخلق

بسا عیوب را بر ما و انموده است حقیقت شایسته کتابی

در سلک تحریر کشیده شده که شنایش از احاطه تحریر بیرون است

شاره دهن
بناب حضرت
ماظنوا اننا شاه
بیگم
مستند
نجم ثاقب
نجم ثاقب
نجم ثاقب
نجم ثاقب

این هیچ سبب خود چه کسی باشد که زبان عجز تو امان را بختش
بر کشاید که تن ظاهر سے آن از ادراک فہم ہائش از
ہش است تا بکنہ فو کاش چہ رسد الا با ہند رسانی ہای استعدا
خود بخود انہ بسرا پای این از زوی چید کہ این صحیفہ قد
بہرست ہر بہ تمام تر حال الطبع پوشد کہ سباب غفلت از
مستخرات بردارہ بہ عقداں را بہرست افزاید زیادہ تسلیم
نقل بحر جناب خضر شایع علیہ السلام الدین حسب قبایلہ
نادوم الف الف علیہ السلام الخ فی فردوسی این تالیف لطیف تمام
مردیہ دلایہ شش گردید بمعونہای آن برناشناسے خود
زبان کہ شودن از مرتبہ اش انگذست ہمین بسک فائدہ بہ
خود گرفت اگر چہ ہونہای از ان گزیر نیست مگر خصوصاً مسوئلاً

باید که این را بدل و جان قبله حاضر خود نمایند و بدانست که

درین وقت ظلمت ضلالت عالم را پوشیده است پس

بلخه فردوس
سید عالم الدین

به ازان نوری از هدایت نیست

نقل تحریر جناب مولوی سید اعلیٰ حسنا مدظلہ

۱۱

الحمد لله علی ما نعتی ثم الحمد لله علی ما بقی و الصلوٰۃ علی حبیبہ و صفیہ

خیر الوری سیدنا و مولانا محمد بن المصطفیٰ و آلہ المجتبیٰ اهل التقی اما بعد

نعمت عباد الله القوی سید امداد علی الحسنی الحسینی القادر

المنعمی المهدوی در خدمت بنندگان این وجیزه شریفه متبرکه که غزیه

التماس دار که برای خدا از مطالعہ این رسالہ سرسری نگذرنند بلکه

بامعان نظر خوب غور فرمایند که قائل این مقولہ لطیفه چه چیز ^{گفته} با

وجه در ماسفته وجه قدر حقوق اخوت اسلامیه سلیمانان مود

ساخته و چپمت در شراط محبت ایمانیه با کافه اهل ایمان
 بجا آورده چه نکته های نگین است برای تکمین اهل تلوین با دگما
 زندگانی جاودانی خود گذاشته است و چه فقره های نصائح
 و نشیمن که برای ایقاظ مدیهوشان خواب غفلت درین مجمره
 شریفه مندرج ساخته فخر از الله خیر الخیر بحق فضل الانبیاء
 و سید الاولیاء علیها الصلوٰۃ و التسلیم و سید اعلیٰ آسمانی المنعمی المهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی رسولہ الکریم

مثنوی از میر حسین حسینی

در رمی ز عشق حسن آلود شد و نوازنا

هر سق تو از ازل صنما کار سازنا

نذکورا اولین شد و مشهور آخیرین

نور جمال است ز هر نور اولین

عالم تمام کلمه عشق تو بر زبان
ایمان عبارتست عشق جمال تو
قرآن تمام وصف جمال تو آمده
نادان شدیم عشق و در خزان تو ام
عشق تو چون آیین سکوادر
آن الدین که یک تر و خوشتر از نبر
وان دو کوی هست وین بهترین
وان سیکو که جامع آیات صفت
وان چارین که با علم و بیجهت
مشکلتشای خلق و نه سخت لاف
هر دم نه جزا و نیکان عشق

۲۴
گردان معشق روی مهر کس
ایمان اشاقبت خوف جمال تو
حرفه صد بنابر جمال تو آمده
همیشه ترسیده که یواند تو
دل لعل غلامی هر جایارت
صدیق با وفا و تر از بار خار و
نیکی عمر شجاع و بی ترس
عفتان که صفت تو بهتر باشد
تا شیر و آفتاب نجوم و بیست
شیر خدای و قوت بازوی
عقد کشای سلسله بنگان عشق

عیسی صفت هزار غلامان گمش
 مار کجا توان کرد و صفش کنم عیان
 لیکن بچشم لطف اگر یک نگاه کند
 صلوات علی محمد و بر آل و یار
 حالا بیان مقصد دل سید بکن
 شرح محاسن همین راه اهل این
 خفت اینکه حق نه جز این دیگر
 ترقیب اگر جهان هست اعتبار
 یعنی که بعد نسخ کتبهای دیگران
 ایمانست بر بنحیه اسلام اگر تیرا
 انکار از شرعیت و اقرار مسلم

صدمه داشت نه بیک چندین
 ما خاک کوی اویم و مهر آسان
 دانم که ای کوچ ما هست کشت
 بر جلد اهل بیت و بنمای راه
 آنرا که گمراه است نخل سید بکن
 آنکس که رویت از و شد باین
 آنکس که حق نبخت بغفلت سرست
 بی شبهه قول سیدیم هست پایدار
 نازل شده است مصحف ناظر آسان
 لاریب حکم شرع بجا آوری سزا
 در فهم کس نماید و چون تیرا

اکنون این مانده که قرب می‌تست

خطرات نفس بجایند نام عقل

نویسیت عقل تا بناید ره صواب

سوی بهشت نشانیان همی برد

بنگش و الهامی سیفانه چند چند

یا حق نوشته است جوهرش لطیف تر

بیان دیند از هر لفظ تازه شد

ما مشکله نجوای قریب باندیش از آن

عالم کمال و حق نوشته بجان

خویش را ایت رد درین تعیین کند

است کمال که نوشته است این بابا

دین هوای نفس البت شایسته

آخر شد آن گردن ل بکدام عقل

تبلیس نفس را بهدم میدهد جواب

چون شمع تا محض طایان همی برد

و کز شمع رفته است بظلمه چند چند

کز بوی گل خوش است بغمزه لطیف تر

بر روی گل معنی سجده غایب شد

قلش کلمه است طالع و بایسته نال

اربابین بشکر کارخان برند

عشق محمدی همه تن دلشین کند

رونق تابا زکی شده خیر و ثواب

محفوظا مذ خلق زکریا ای تمام
 شد ختم دعا بدعا دست کبشا
 یارب فضل خویش کن عفو گناه
 یارب رحاک کرده آخر نمودا
 سزایا پانگنا هم وحد گناه نیست
 از رحمت تو جمله شود وجودا
 جرم بخشش وی سیه عجب پاک کن
 ماتحق رحمت تو بود و ام اله
 بچسبید خود و اولاد قاطعه
 جانم بنام تو و بنام حبیب تو
 فطراره جمال تو باشد مرادم

از دولت جوابت انجم السلام
 ای سید خیرت شسته بینوا
 باشد نه جز بمسایه لطف پناه من
 جز فضل لطیف تو نبوده است و بودا
 جز فضل و رحمت تو سبیل نیایه
 یکمشت خاک مستم و این تبار بودا
 و ز لطف خاص معجی دم و برادر کن
 هستم ز کلمه گوی محمد تو می گواه
 کردان بوقت نزع تو بانجیر خائنه
 بیرون چو بوی گل شود از جسم تو
 زیر لوای رحمت مرسل بود قیام

آه و فغان نوشت نزل و نوشت

آن نائب سول خدا را یگانه

جانم دم خاک که کشاپی او

بر باد و شمش همه چون غبار با

این جلگی که سیدی خسته جان تو

فیضی است از حال حبیب زمانه

مار است و تکیه و عالم فدائی

بر دوستانش حرمت پرو و گزاف

نقل تحریر جناب مولوی سید محمد رحمن ضابطه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نعماءه و الصلوة على سيدنا محمد و على آله و صحبه الذين

هم كانوا سادات هه ضابطه اما بعد فقيد عباده المنان محمد الرحمن

المنيرى القادري المنتمى النجارى اين ساله را دید سر من

بصیرت بیدیه دل کشد و مبطالعش مردم دیده راحله نو

خوشايد و قالمش را بیکل نورانیان گردانیده نقطه اش

شکفته باغی است هر نکته آن شجره اش هر ورقش شیره است
 و هر صفحش اختر درایت الله الله مصنف خلد الله در یار
 در کوزه آورده است و کوزه را کوره نور گردانیده که گشت
 که بمعائنش خواص را خصوصیت با خدا اخذاید و رساله است
 که عوالم را از تهیه ضلالت و محبت ماورای باید بمطالعش حناج
 فور بیکار است چه بر هر نقطه اش غور در کار است
 هست خطش سر خط احیائی نین روز برین ز سر بهتای چین
 اطمینان تا شستار گیتی با مصباح کو اکبر و خشان است نور است
 مصنف بذریع این نیر درایت تا بان با و بتصدق
 حبیبه و آله الامجاد و البهید السید الرحمن عفی عنه
 نقل تحفه حناج حضرت قیام هند صاحب دقایق الفخر

آبِ حَشْتِی الْقَادِرِی مِیْطَلَه

بِاسْمِ صَلَاقِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ وَبِحَمْدِهِ

وَصَلِّی اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

اَبْحَدِّعِلْمِهِ وَنُفُوحِهِ وَتَحْقِيقِهِ فَمَنْ لَدَالِیْهِ بِالصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ الْمَحْمُودِ

وَمِنَّا بِاَمْرِ عَلَیْهِ وَعَلٰی آلِهِ وَبَعْدُ يَقُولُ الْعَبْدُ الرَّاجِیُّ اِلَى مَغْفِرَةِ

رَبِّهِ الْخَوَافِیُّ الْقَلْبِیُّ قِیَامُ صَادِقِی الْفَخْرِیُّ اَبْحَشْتِی الْقَادِرِی

صَادِقِی سَمْعِی تَعَالٰی عَنِ الْهَوَمِ وَالْغَمَمِ مِنْ غَیْرِهِ كَلِّیْتُ نَجْمِ تَنَاقُوبِ

كَلِّیْتُ صِلَفِ اَزْدَارِ پَنَانِیِّ وَاسْرَارِ نَوْشِ رَبَانِیِّ بِي جَوْشِ سِرَازِ

جَوْشِ وَبِي خَرْوَشِ سِرَازِ خَرْوَشِ عَیْنِی مَجْبِیْ مَشْیِ سَیِّدِی نَجْمِ الدِّیْنِ صَنَاقِ

بِهَمِّ نَجْمِ الدِّیْنِشِ بَايْدِ كَلِّیْتُ وَصَفَاسِرَ بِاِمْطَالَعِهِ كَرْدَمِ كَلِّیْتُ

اَزْدَارِ نَوْشِ رُوسِیُّنِ یُوسِیْنِ بِاَللّٰهِ سَیِّدِ قَلْبِیْ مَنْوَرِ بَرَّآیْدِهِ وَالْفَاطِشِ اَزْ

اسرار و عالم الانسان مالم یسلم تقد درآمده گویا زب

دش بدین ترنم گویا بیت در پس آئینه طوطی صفت هم نشاند

انچه استاد ازل گفت بگو میگویم و لسان حالش

بدین نغمه عارفانه و عاشقانه زغمه سخن با نوا بیت

دل در ره عشق و پیوید بکنند	جان لذت محول و بخوید بکنند
----------------------------	----------------------------

آندم که در آئینه بتابد خورشید	آینه انا الشمس نگو بدید بکنند
-------------------------------	-------------------------------

الحق که دین در دین را سزاوار عشق و محبت یار

رفیق دیار برآمده در لباس دنیا از اهل دین دیار با چشم

سر آمد نهیش بخیر و خیرش بغیر در تزیید باد و دل دیده اش

بیاد و لقای خداوندی در بنجا و در انجا شاد خدا کند

که هست نیان ازین تحریر چستی بود و چیست بنان را

ازین تقریر در نصیت و عمل درستی چنین بود و چه را نبود که بنده
 از سبب خواهانده بود و بود و هر که هر چه بصفت بندگی
 از خداوند خواست و خواسته شد و شود و این کتاب اگر طبع
 طبع پوشد طبیعت خوان این زیور عمل آراسته کند نگاربان
 فقط تنبیه و تهدید است بلکه ره روان سلوک را از قوت و
 قوت پیراسته سازد و بحق این از حق سبکی و لذت
 جاهد و افینا دهند شمیم سببنا مصنف این از ان کسان است
 و چه را نبود که محب و محبوب حق پرستان این دکان است
 هر که دین و دین خواهد باید که این کتاب نجم الدین را رد
 که برای خواندین داران نجم ثاقب است و برای
 طاعنان و هوا پرستان شهاب ثاقب فاعلم الله

اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً التوفيق و نصلي على رسوله

و عليه و بنيه محمد بن المصطفى و على اله و صحبه فهم شمس المنيرة

و نجوم السموات و سلم تسليمكثيرا كثير التصديقه

نقل از خط جناب شاه علی امیر الحق صاحب

بسم الله الرحمن الرحيم

حامداً و صلياً و سلاماً

منشی صاحب صدق و کرم مخزن عنایت اتم مد الظافکم

سلام مسنون برکات مشحون از فقیر علی امیر الحق عفی عنه

و عن اسلافه پذیرای باد مکتوب عنایت آمود سر رساله

نجم ثاقب که در حقیقت اسم با سمنی ست بمجیت محیی

خواجہ مقبول علی صاحب رسیده شکوم ساخت شیدا

لقای راد و الا گردانید الله تعالی باین یاد فرماید
 در ایشان دیگرگاه سلامت دارد و در این ترقیات
 درجات عطا فرماید حرفاً و لفظاً و لفظاً دیده اطفا
 و خنثی برده ششم واه واه عجب ساله است فی یاتی هذا
 مردمان ملت و دین را خارج از عقل شمرده موافق عقل
 خود دین تراشیده و تراشیده اختیار نمود و خود را
 ذوی العقول شمرده انواع قبیل قال دارند سبحان الله
 در یک آن حال عقل خود غور و ملاحظه نمیدارند
 که چه نور تغییر می یابد بقیقه در فهم لا یعقلون اندالاسی
 اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفایزین
 و انزلنا هذا القرآن علی جبل الریه خاشعاً متصدعاً

من خشیه یا الله و تلك الامثال نضر بها الناس اعلمهم
تفکرون گواه بر آن است پس جوابهای چنین بدنبه
که درین رساله از قام فرموده اند خوب ندان شکن است
و بادی است او راست را خداوند که هر چه از خیر
و درجه عالی در حجت عطا فرماید که شمره این رساله است

فقط زیاده و اسلام

نقل از خط جناب مولوی نعم الرحمن صاحب کتب با فرد تقریر رسید

قبله و کعبه فی سبیل الله العالی

تسلیم عرض میکنند دی کتاب نجم ثاقب از معاینه
حضرت اخ اعظم مولوی سید حسین علی صاحب قبله
فارغ گشته ترسیل شد امروز سطر چند و چند

خودم را که نکاشته ام بجنو میگذراغم بخدا که لطف فی الله
تجسم کرده نه برای اظهار شخص این جرات
و سودا و ب معاف باد زیاده حد ادب

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الغیر العلی اعلم

الحمد لله دلیل المتحیرین و التماسه علی سید المرسلین و آل و صحبه
الهدایه و المهدیین و تابعیهم الی یوم الدین بعد و اعلم
و ابداً ان این صحیفه ایست بهایت شجون و کتاب
دایم رسون و جزیه ایست نصیحت مضمون بحکم الملحدین
نجم المهدیین دوده کمرش کحل اجواب دیده بصیر
سواد ددش سمره ریزه کلوی ضلالت ایره فخرش

و اثر اسلام بر کلماتش جمله علم کلام عبارتست از
 مضمونش صحیح سؤالش انتخاب جوابش لا جواب
 بر این عقلیه اش قاطع حجت های ملحدانه دلائل نقلیه
 مشید مبانی عقاید موحدانه حرز بازوی عقول سلیمه
 تیمم اعضا و افکار مستقیمه نتیجه شایسته طبع و سبب
 ذهنش از خطای فکری مصوم و مغموم نورس و وحه عقل
 فرید یک نفسش از عقلش محکوم بحری حقیق علی الوالاح الزمرد
 تکتب من قلم اللجین بچار الذہب بل احمری تمیقها بقلم النور
 فی بیاض نخور اخور لا دلائل احب یدر املا و با فی الصدور
 لم لا و ہی ضیاء نجم علم اللوزعی کیف لا و ہی سنار ذکار
 طبع الالمعی ظہیر الملة نصیر الشریعۃ قائد دین پروران کورش

گرمایان غم خور دین باطل دین سیدنا و مولانا
 محمد نجم الدین ابدالله علیه علی روس المستشرین
 و حفظه و ابقاه و رقاہ الی اقصی ما یتیمناہ ابیات

چسیت این ایمنی مرزا اهل صفا	نیست گرا عجا ز ختم الانبیا
کاندیرین طوفان کفر ربلا	نجم ثاقب شد با فضل خدا
برق خرمین سوز احقاد و ضلال	شمع شب افروز ارباب کمال

قطعه تاریخ

جنید وقت نجم الدین جمع فرمود	مرتب نجم ثاقب نور ویرا
نجم انبیا کشته راس و قلب احقاد	جزاک الله فی الدارین خیرا

رستم انجم محمدن المدعو بنور الحسین تجاوز الله عن سیا

بحق النبی و اله الصلعم

۱۷

نقل از خط جناب مولوی سید شاه حسین علی صاحب نظر

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدہ و نصلی علی رسولہ الکریم و آله و صحابہ اجمعین
اخیرا ذکر شد

تسلیمات پیشکش کرده ملتزم است کہ دیدہ را بمطالع
رسالہ شریف خطی رسید دعا فرمایند کہ اثر آن
بدل رسد و حال خود چہ بزرگوار و الحمد للہ علی دین الاسلام
زیادہ و تسلیم خاتمہ ما و جناب بخیر باد

۱۸

نقل از خط جناب مولوی سید عبد العلی صاحب نظر

اللهم صبر الجبار بانوار ہذا النجم الثاقب ثاقبا و اجعل
استنارة قیضہ کل قلب فی احوالہ مراقبا

بحرمة النور الاول محمد صلى الله عليه وعلى آله وصحبه

الى يوم الدين والحمد لله رب العالمين

كتبه سيد عبد العلى الرشيدى

نقل تحرير جناب مولوى شاه آل احمد صاحب ظله

١٩

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى زين السماء بزينة الكواكب وزين النجوم
بالنجم الثاقب والصلاه والسلام على شمس الضحى بدر الـ

نور السدى وعلى آله واصحابه نجوم الاهتداء اما بعد فنذ

نسخة مشورة غرر اشاراتها فى افلاك الطروس كالبدو

منظومة در عباراتها فى عقود السطور وهى كلمات يقينيات

زهى نورها حقيقة الانسان وسنا نورها حقيقة الجنان

كيف لا وقد صدر من صدر صد النبلاء سماء المجد وعلما
 نجم الدين والنيا الذي ماسمع الا سمعى بديله واللبى
 ما نظر عين البصيرة ونميد وصارتا ليفة سببا لا استحكام
 الاسلام واحكامه وباعثا التقوية بنا الدين واحكامه
 موجبا للسعوج اركان العقائد وصدق النية موكدا
 لمباني الارادة السنية اللهم اجعل سعى من الفهم في الدنيا
 مشكورا وفي الاخرة ماجورا آمين ثم آمين

آل حمزة

سید الشہداء علیؑ

A stylized, abstract black and white illustration of a person in a dynamic, expressive pose, possibly dancing or performing a martial art. The figure is composed of thick, bold black lines on a white background, with some small black squares scattered around.

بسم الله الرحمن الرحيم

الاسم صل على من محنت بالرسالة وعلى آله وصحبه وسلم

از اشعار حضرت فریدالدین عطار علیه الرحمته

ای روح جان پرور جان تو
هر چه گویم آن بی آن قوی

از مدارج النبوة

هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بكل شئ عليم این کلیات
عجایز است هم شملجهد و ثنای آئین است قتالی و تقدس در
کتاب مجید خطبه کبریا فی خود بدان خوانده و هم متضمن نعت و
صفت حضرت رسالت پناهی است صلی الله علیه و آله و صحبه
و علیهم السلام بجا آورده ان شمیاء تو بهت نموده و چندین
بار در حق تعالی جل شانہ است که در وحی متلو و غیر متلو حبیب
نورانیان نامیده و طبع جمال و علی کمال وی ساخته

مجلسه اشعار نعت از حضرت فریدالدین عطار علیه الرحمته

خاتمه این کتاب است
از ملکات و کتب
حضرات و اولیای
عالیه مرتبه و نورانی
و بی بند

سوال اول از تعریف عقل

سوال دوم از حقیقت نفس

سوال سوم از فرق میان علم و معرفت و تعریف آن

سوال چهارم از اصل نماز که اصل عبادت یا دأوست اگر بدل باشد

بهتر از اینست که زبان ذاکر و دل فارغ

سوال پنجم فایده بحیه چیست

سوال ششم از اختیار و دن الباس و دیگر و شایع به قوم چه

سوال هفتم از حال منکر و جود جسمان و صورتی که نکیر باشد

و به تکفیرش چیست

سوال هشتم از حالات شب سراج شریف که در شب

مسطور است و عقل می گنجی

سوال نهم از سکه جبر و اختیار که عقل حیر نیست

سوال دهم از نفع و نه برکس حلال و حرام که بفرم می آید

سوال یازدهم اینکه بیشتر احکام شرعی مختل باور

بنسبت جواب شاف که عقل قبول سازد و بویست تفسیلا

گویند که ماکثر شبهه بر اقوال و اصول بانیست تا رفع شود فقط

مولوی سید محمد حسین علی میرزا خان بهادر

که ستودن ان شان عین ستودن خود است برای طریقت کاتب

بر غیبت ناله فرستم فرموده بود که بابت تمام بیفتد

اللهم صل علی سیدنا محمد خیر البریه و آله و عتبه و انصاره

و یشی بهما عنا یا ارحم الراحمین

احمد لولیه و الصلوٰۃ علی رسولہ الکریم
از نجاست الہ نجم شاقب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون و سلام علی المرسلین
و الحمد للہ رب العالمین شعر چندین ہزار سکتہ غمیری ذی
اول بنام آدم و آخر مصطفیٰ اللہم صل علی سیدنا محمد
و آدم و نوح و ابراہیم و موسیٰ و عیسیٰ و ما بنحسب
من النبیین و المرسلین صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین
اما بعد حال مولف این رسالہ کہ گمترین غلامی از غلامان

۲
قادریه است بسبیل اجمال اینکه از ابتدای عنفوان
شباب تا شروع ایام پیرانه سالی در لذت نوکری و
جاه و طلب افزونی جاه دور و نزدیک از وطن مبتلای
انواع شرور و محن ماند اگر تفصیلش جمالی سازم خالی از هواد
و عبرت نیست لیکن بقدر ضرورت آنچه نویسم این است
که بجهت تمام یعنی شاه جهان آباد و غیره سبب اقامت
بدرعیه عمده که شدند در باب زمانه از مساعدت یانه بود
لاند امیرتسم مردم را دید و اقسام حکایات شنید و حضور
حضرات مشایخ شریف و فاضل در باب تصوف و اهل
تقوی و علمای باطن و نقیون آلهی اکثر حاضر شد و تجربه بقدر
فهم و فائده حسب حوصله و نصیب نصیب آمد و اما بنحمت

ترکیب فخریت و آرزوی مدعیان تصوف و سنیان
 عالی منعم کرم فهم و شایسته های متعصب غیر متعصب
 و بعضی شایسته سنی و عاویضه قریب بخروج بنا منوشی
 و دمایان و علمای بی غل موجب ملائمتی این زمان
 و ملا فیم ملا و طبعی نیم طبعی غیره و از مجلس بایران
 لطیفه سنج و شاعران عام و خاص و کسان آزاد و شش
 و مے نوش بی خروش و باخوش و تماشا میان با وضع
 و بدوضع واقف و مانی و هم از بسیاری اشخاص سوا
 اهل اسلام یعنی کسان هر مذہب مردمان سفیه و وزیرک
 هر قسم گفتگو مانند سه آنچه دیدم برقرار خود مانند اینک نهیم
 هم مانند برقرار و آزانواع سرور و لذت اقسام

منکر و اندوه و از انقراض بسیاری صحبت مرغوب
 و انقلاب گنج ناگون جزو هم و خیال نماند حالا حالیکه دارم همان
 نقد و قسست احمد رحمته رب العالمین آدم بر اصل مطلب آن
 اینکه ازین زمانه پیش از سبت پنج سال کفر کافر هم بجای
 خودش درست با من بود و از ما اهل اسلام هر یک بوجه
 فهم منی اسلام درج دین اهل دین گویا با خود خطاب داشت
 جمله شدی مگر مسلمان نشدی معنی این فقره که کافر
 نشوی مسلمان نشوی نیکو دهنده از غایت شغف
 بر دین اسلام زبان حالش گویا بوده است و کفر هم
 ثابت نه زنار را رسوا کن بعد از آن حواله فحوا و
 شمر افشرد و یونانی و ما و قفا فوقاً پندار خدا شناسی

و هوای لا مذہبی و تصور عقل و دانش بوضع سزمانه را
 فرآرفت که حال اکسان بی شمار از هر مذہب و ملت دعوی
 خدا شناسی عقل تمام در سر دارند و ہر ایا لیا و افعال
 و اقوال خود را از عقل شمسازند و ہر کی بوضع جبرید خود را
 از موحدان و فلسفہ انکارند و ہر انچه در عقل شان نیاید از ان
 انکار کنند تا در حلقہ عقلا و عقل باشند و اکثر اعتراف انکار
 کہ بر احکام شرعی در دل باشد بر عایت قوم صلحنا للوقت
 بزرگان نہ آزند و نفاق را عقل دانند الغرض تفصیل فہم و پیدا
 و عہت ارض آنا کہ از چشم و ابرو و افعال و اقوال و اخبار
 و غیرہ صاف صریح پیدا است نمی توان شد مگر اینعتد
 کنایہش بہت کہ گناہ گوین بسیار و بیرون از حساب

شمار چون ریگ بیابان باشد دیگر است گفت پیغمبر که
 روز رستخیزند عاصیان را کی گذارم اشک ریزند مگر
 آن قسم اقوال و اعتقاد و اعتراض بر احکام شرعی که از دایره
 اسلام بیرون شود دیگر است معاذ الله منبأ که کسی بیرون شود
 چه عظمت و استر این دین اسلام حضرات اولیا کرام علیهم
 الرضوان از عین یقین دانسته اند در صورت کلمت را
 ازین رساله کلمه و کلام میان اهل اسلام است از بیگانه اغنی
 غیر از اهل اسلام کاری نیست باین همه برگز خاطر سو
 تحریر متوجه نبود که بر اے اثر کلام کلام از اهل دل باید و تلف
 هنوز گامی در راه خلوص نزده و آنچه شنای خامه سازد
 گو در واقع واقعی باشد دیگر باقتضای حالات خودش

این کتاب در دست
 از بیگانه است
 در میان باغچه
 و باغیان است
 بیجان است
 بیجان است
 بیجان است
 بیجان است

بر طم اشش نمی نرید و علاوه از ان حصح در آسایش که بهایم
 وارد خواب و خور می گذراند متصور بود لیکن بوجه حکمیکه در حق
 از دستاش چشم یقین حکم تحریر رساله دیده فرمودنی فرمود
 از واجبات شد که حسب پندار و اعتراض ظاهری و باطنی
 اکثر کسان اهل اسلام که مساوس شیطانی و خطرات
 نفسانی را عقل دانند سوالات چندتایم کرده جواب آن
 حتی النوع بر بنیاد علم و نقل و عقل از اکتب حضرات
 دین و بتانید ایزدی بوجهی تحریر یابد که بعونه العالی و تصدیق
 حبیبه و البیینه علیهم الصلوٰه والسلام بالکل شریف دفع شد
 دست در دامن حضرت حبیب خداصلی الله علیه و آله
 و اصحابه و سلم باشند پس بملفاظ حالات بر عهد تحریر معنی

این نشان است که در حق
 حصح در آسایش که بهایم
 علم می چرخ کرد و در حق
 بر از دستاش چشم یقین
 و اهل حال و فرمودنی
 از دعا طلب باب و
 ضلالت فرستاد
 و در نشان اهل
 بر بنیاد علم و نقل و عقل
 رباب بنیاد کیه
 سلطان از نشان
 داری در دوزخ
 مردم با حق نامش
 نمی بود که خلاف
 نشان حضرت
 نشان از
 از ان و حکم خود
 حاجب نموده

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ وَسَحَرَهَا بِدُنْيَا وَحَقِيقَتِ
 أَنْ وَحَقِيقَتِ آخِرَتِ وَحَقِيقَتِ مَرگِ وَأَنكَابِثِ حَضَرَاتِ
 أَنْبِیَاءِ عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَزْ بَیْجِ حَقِیْقَتِ اِطْلَاقِ اِنْسَانِ
 بَرکیست و اِنسان را بر اے چہ آفریدہ اند مناسب بے دست
 اَلَا دَر کِتَبِ مَبْسُوطِ اِیْنِ مَہِ حَالِ مَفْصَلِ اَلْمَكْتُوبِ اِذَا دَر بِنِ سَالِ
 بِنَظَرِ حَصُولِ حَالِ قَدْ دُوْا یَا زَدَہِ سَوَالِ بِحِیْطِ کِتَابِثِ مِی دَر آید
 وَجَوَابِ کَافِیِ بَدَوْلَتِ کِتَبِ حَضَرَاتِ اَوَلِیَاءِ کَرَامِ
 عَلَیْہِمُ الرِّحْمَتُ وَ مَدِیْنِیِ اَزْ مَنَیْجِ فِیوضِ نَا تَنَہِیِ بَعْدِ
 ہر سَوَالِ زِیْبِ تَحْرِیْمِ یَا بَدَوِ اِیْنِ رَسَالِہِ مَوْسُومِ بِحِجْمِ ثَابِثِ
 مِی شُودِ وَ مَوْلَفِ نَامِ حُودِشِ نَمِی نُو لِسِدِ کَہْ غَرَضِ اَصْلِیِ
 دِیْگَرِ سِتْ لَا تَنْظُرْ اِلَیْ مَنْ قَالِ وَ اَنْظُرْ اِلَیْ مَا قَالِ

ۛ مرد باید که گیسو در اندر گوش و بر پشت دست پند

بردیوار: اللهم ایاک نعبد و ایاک نستعین

یاد دہ مارا سخنهای مقیق کہ ترا رحم آورد آن ای می رفیق

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلِّمْ اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ

وَبَارِكْ عَلَى مَنْ اسْمُهُ سَيِّدُنَا عَلِيمٌ وَنَاصِرٌ وَقَوِيٌّ وَحَيٌّ وَ

دُفُضِلَ وَذُو عِزٍّ جَلَّ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْبَيْعِيَّةُ وَأَصْحَابُ الْبَيْتِ

سوال اول تعریف عقل چیست تمام معلوم

شود که طلاق لفظ عاقل بگویت جواب

میگویند که عقل بنیادی و قوتی است بمنزل

بنیاتی از چشم ظاہر حجاب کردہ می شود بدان

سیان حق و باطل و نیک و بد پس چنانکہ خلق در بحر

ناہر متفاوت اند کے نزدیک بند و یکی دور بند
ہچنان در بصیرت دل کہ آنرا عقل گفستہ اند
خلق متفاوت اند کے نزدیک بند و یکے دور بند
و آنکہ گفت عقل بنیانی و قوئے ہست در دل این
دلیل است کہ عقل عرض ہست نہ جو لہر یکن بعضی
فقہا سیگویند کہ مانگویم عقل جو ہر ہست یا عرض
اما سیگویم کہ عقل سبب ہست محصول نعمت
را و دریافتن شایار او دشواریات ابوشکو
سائے آورده ہست کہ عقل چہیزے
لطیف است کہ کیفیت وے کما حقہ بدرک
مانیست و آنکہ گفستہ است کہ بدان فرق کردہ شود

[illegible]

میان حق و باطل و نیک و بد این نیز بر اہل سبقت مقرر
 اما بر قول بعضی فقہاء و ظاہر مذہب نیست کہ حسن آنست
 کہ ماسور بہت شرعاً و تہجیح آنست کہ منہی است شرعاً
 وَ قِيلَ الْعَقْلُ عِنْدَ الْعَارِفِينَ فَتَفْسِّرُ الْأَسْرَارَ وَ إِرْشَادُ الْحَقِّ
 وَ زَا جَرِ الْوَسْوَاسِ وَ مَنَافِعُ الْغَضَبِ وَ كَفَّةُ الْإِنْدَ كَمَا إِنْ خَالَفَ
 عَقْلٌ تَدْبِرُ بِهٖت وَ أَفْكَرُ وَ فَهْمٌ وَ ادْرَاكٌ وَ جَوْعٌ وَ عِلْشٌ
 وَ تَرْكٌ دُنْيَا وَ مَا فِيہَا است وَ جَمِيعُ أَعْمَالٍ مَحْمُودَةٌ وَ قِيلَ أَيْل
 الْوَزْعَ لَا يَحْتَزُّ بِرُحْمٍ وَ الْعَاقِلُ يَخْتَلِعُ بِعَيْتٍ بَعْضِي كَقَوْلِهِ
 کہ پرہیزگار فریفتہ کردہ نشود از آنکہ کار و عت مام است ترک
 شبہا آنست پس او از طمع دور بود و اصل بلا ہم
 از طمع است عاقل فریفتہ کردہ شود زیرا کہ او را نظر با صلاح

میان حق و باطل و نیک و بد این نیز بر اہل سبقت مقرر
 اما بر قول بعضی فقہاء و ظاہر مذہب نیست کہ حسن آنست
 کہ ماسور بہت شرعاً و تہجیح آنست کہ منہی است شرعاً
 وَ قِيلَ الْعَقْلُ عِنْدَ الْعَارِفِينَ فَتَفْسِّرُ الْأَسْرَارَ وَ إِرْشَادُ الْحَقِّ
 وَ زَا جَرِ الْوَسْوَاسِ وَ مَنَافِعُ الْغَضَبِ وَ كَفَّةُ الْإِنْدَ كَمَا إِنْ خَالَفَ
 عَقْلٌ تَدْبِرُ بِهٖت وَ أَفْكَرُ وَ فَهْمٌ وَ ادْرَاكٌ وَ جَوْعٌ وَ عِلْشٌ
 وَ تَرْكٌ دُنْيَا وَ مَا فِيہَا است وَ جَمِيعُ أَعْمَالٍ مَحْمُودَةٌ وَ قِيلَ أَيْل
 الْوَزْعَ لَا يَحْتَزُّ بِرُحْمٍ وَ الْعَاقِلُ يَخْتَلِعُ بِعَيْتٍ بَعْضِي كَقَوْلِهِ
 کہ پرہیزگار فریفتہ کردہ نشود از آنکہ کار و عت مام است ترک
 شبہا آنست پس او از طمع دور بود و اصل بلا ہم
 از طمع است عاقل فریفتہ کردہ شود زیرا کہ او را نظر با صلاح

جایگاه های هلاک یعنی چون عقل خرد و دانش بود بافتن
 همه هرائینه از مواضع هلاک باز دارند و بود که تقضای انش
 و خرد این است و بعضی گفته اند که اصل عقل خاموشی است و
 باطن عقل پوشیدن سر است ظاهر عقل اقتدا کردن است
 بسنت و آنکه گفته اند اصل العقل الصمت یعنی چون بلا موهل
 برینطق بود هرائینه عافیت و سلامت در خاموشی بود تا گویند
 المرید ناطق و العارف اخرس هر که اوقت آبادانست
 دم او بسته است از خیر و شر و سخن زاید و گویند سخن نویسی است
 همه زهر و خاموشی زهر است همه نوش از سلطان العارفین
 قدس سیه الغریبه نقل است که گفت بهتر از نیاز مندی
 صیدی نگرتم و روشن تر از خاموشی چراغ ندیدم و آنکه

گفت باطن عقل پوشیدن ستر بر دو نوع بود
 یکی ستر حق باینده و دیگر ستر بنده با حق و پوشیدن دشمن
 هر دو مقتضای موجب عقل است زیرا که ستر اگر آشکار
 کنی ستر نماند و این خلاف عقل است و آنکه گفت ظاهر عقل
 اقتدا کردنست بسنت مراد ازین سنت آنست که واجبست
 اقتدا کردن بدان قرن شود است یعنی قرن پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و باب القرآن گواهی داده است بخیر و صلاح آن و آن
 خلفاء را شنیدین اند و هر که عصر پیغمبر علیه السلام دریافته است
 بعد از آن قرن تابعین است پس بعد آن قرن تبع تابعین است
 و آنچه احداث کرده است خلق بعد آن از کارهای بزرگ
 طریق و روش ایشان آنهمه بدعت است یعنی ظاهر عقل

است که پیرو و متابع سنت بود قدس پیش محض
 و اگر تدمی پیش سنت نهد آن عقل نبود و هوای نفس بود
 و بعضی گفته اند چون غالب شود هوای نفس پوشیده گردد
 عقل و هوا عبارت است از خواست نفس و مراد پس
 این قائل می گوید که عقل چیزی است که بغایه هوا پوشیده گردد
 چون عقل پوشیده شود آدمی در پلای افتد و بعضی
 گفته اند که هرگاه محتاج شوی تو سوی چیز از علمها
 او یعنی محتاج شوی بگرفتن علم از عالمی پس مبین
 سوی چیزی از حیب های او پس اگر بینی تو سوی
 عیب های او محسوس کرده شوی از برکت شود
 اگر رفتن بطلبهای او نقل است که خواجه اسماعیل رحمة الله علیه

و اگر تدمی پیش سنت نهد آن عقل نبود و هوای نفس بود
 و بعضی گفته اند چون غالب شود هوای نفس پوشیده گردد
 عقل و هوا عبارت است از خواست نفس و مراد پس
 این قائل می گوید که عقل چیزی است که بغایه هوا پوشیده گردد
 چون عقل پوشیده شود آدمی در پلای افتد و بعضی
 گفته اند که هرگاه محتاج شوی تو سوی چیز از علمها
 او یعنی محتاج شوی بگرفتن علم از عالمی پس مبین
 سوی چیزی از حیب های او پس اگر بینی تو سوی
 عیب های او محسوس کرده شوی از برکت شود
 اگر رفتن بطلبهای او نقل است که خواجه اسماعیل رحمة الله علیه

روزی مردی بنار را بولایت صفت می کرد که در بصره
 بنار است چنین و چنین باری آرزو کرد تا او را به بند
 چون بصره رسید در دوکان آن بنار رفت دید که نا
 می بخت و بر وجه عادت بنار از جامه برایش خود بلبه
 آمد و با خود گفت که اگر این را ولایت بودی موسی این بنجی
 پس او را سلام کرد و چیزی پرسید پس آن بنار گفت
 تو تصغیر و تحقیر من کردی اکنون ترا دشمن من منفعت نما
 هر چند که کوشید که چیزی بگوید او نگفت ^{صلی} صحت آنست که
 چون از وی شنوی یا نه بینی که ترا از روی هر منکر می نمای
 از افتدان خویش دانی و آن سخن در نفس خود از روی حقیقت
 حق بود و صواب بود باید که با اعتراض و مجادله پیش نیا

این سخن از زبان
 بنار است که در
 بصره است و در
 دوکان آن بنار
 رفت دید که نا
 می بخت و بر وجه
 عادت بنار از
 جامه برایش خود
 بلبه آمد و با خود
 گفت که اگر این
 را ولایت بودی
 موسی این بنجی
 پس او را سلام
 کرد و چیزی پرسید
 پس آن بنار گفت
 تو تصغیر و تحقیر
 من کردی اکنون
 ترا دشمن من
 منفعت نما هر
 چند که کوشید
 که چیزی بگوید
 او نگفت صحت
 آنست که چون
 از وی شنوی یا
 نه بینی که ترا
 از روی هر منکر
 می نمای از
 افتدان خویش
 دانی و آن سخن
 در نفس خود از
 روی حقیقت حق
 بود و صواب بود
 باید که با
 اعتراض و مجادله
 پیش نیا

کہ برستاد و عالم کامل آن گران آید و سبب گرد مر قطع
 صحبت را چون صحبت بریده شد ہر آئینہ از برکے علم
 وی حرمان پیش آید قصہ مہتر موسیٰ و خواجہ خضر علی نبینا
 و علیہما الصلوٰۃ والسلام برین شاہد ہست آن قصہ معروفست
 از ان آوردہ نشد فقط عیش گوید مان نہ باشی خود نما
 عقل گوید ہر یکے را صد نماہ عیش گوید از دنا لم پاک شو
 عقل گوید از سپہ این ہر دو روید اللّٰهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ
 احَبَّ اِلَیَّ مِنْ سَمْعِیْ وَ بَصَرِیْ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَيِّدِنَا
 مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ حَبِیْبِكَ وَ رَسُوْلِكَ الْبَشَرِیِّ الْاُمَمِیِّ وَ عَلٰی اٰلِہٖ
 وَ حَبِیْبِہٖ وَسَلِّمْ
 سوال دوم حقیقت نفس تا تو اند بیان سازند زیراکہ

کہ برستاد و عالم کامل آن گران آید و سبب گرد مر قطع
 صحبت را چون صحبت بریده شد ہر آئینہ از برکے علم
 وی حرمان پیش آید قصہ مہتر موسیٰ و خواجہ خضر علی نبینا
 و علیہما الصلوٰۃ والسلام برین شاہد ہست آن قصہ معروفست
 از ان آوردہ نشد فقط عیش گوید مان نہ باشی خود نما
 عقل گوید ہر یکے را صد نماہ عیش گوید از دنا لم پاک شو
 عقل گوید از سپہ این ہر دو روید اللّٰهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ
 احَبَّ اِلَیَّ مِنْ سَمْعِیْ وَ بَصَرِیْ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَيِّدِنَا
 مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ حَبِیْبِكَ وَ رَسُوْلِكَ الْبَشَرِیِّ الْاُمَمِیِّ وَ عَلٰی اٰلِہٖ
 وَ حَبِیْبِہٖ وَسَلِّمْ

پس چون غالب میشود هوای نفس پوشیده میارود و عقل

جواب نفس بر تہم بہت اول نفس امارہ کہ نبوی

بدی می کشد و دم نفس را و اما که بعد وقوع ملامت میکند

کہ چہ کردم ستوم نفس مطمئنه کما قال اللہ تعالیٰ یا ایہنا

النَّفْسُ الطَّيِّبَةُ اِزْجِيْ اِلَى رَهْاكَ رَاضِيَةً مُّضِيَّةً

له در لهرمور بسوی حق راجع میکنند و بحق راضی میبدارد

درین مقام جمله تعریف نفس اناره بطور تفصیل می شود

بدستی و راستی نفسِ اماره فرماید است به بدی

یعنی نفس جزیدہ بنی نخواهد و اصل اخلاق نفس و هست اگر

زین خلاص یابد تمام بود بخل و کبر و عجب و ریا و حسد

نیز خشمی و حرص طعام و حرص سخن و دوستی ملال و پیوسته

۳
 حضرت مولانا رفیع
 قدس سره الغفر
 مادر تہنات قدس سره
 ناکہ لگت با وارانہ اندک
 بیت سیاه شیشہ کروزہ نہایت
 نفس تربت بیاض شیان
 آن بت عورت چو بلبل سیاه
 نفس بگوشہ شیشہ حشر
 بیت جگہ من سبل بلیک
 سہل نفس اس چہل
 نفس کیمہ و در سکران
 غرق صدف خون بارغریبان
 صدف بادجہ زبانش صفت
 مذق عیشانش نماید در صفت
 ذوق موی موی گویا
 در عداوی موی موی
 بیابان از غرق موی

و لفظ نفس مشترک است میان سعانی بسیار و آن
جامع است مرجمه صفات مذمومه را از آدمی و نفس را
چشم بزخاق است بریای خلق کوه های بزرگ را بیکرا است
بیدیه خود کشد و از برای حق ذره نکشد و سر باز زند و بگزیند
پس مردار کار با نفس افتاده است که دشمن درو نیست
هر زمان از خداوند تعالی فریاد خواهد که خداوند از کبرای
نفس در مانده ام مراد تکیه و فریاد رس حق تعالی
ویراسته فخر و که فعلی نامی نفس را به بنید بدان مقدار
که او کار بر خود می نهد عیب های نفس بر فضا هرگز
و هر چند علم حاصل کرده باشد چون نفس را راست نگرداند
و بال علم بروی بیشتر گردد که نفس بعلم سر آرد و کلاه غر

و لفظ نفس مشترک است میان سعانی بسیار و آن
جامع است مرجمه صفات مذمومه را از آدمی و نفس را
چشم بزخاق است بریای خلق کوه های بزرگ را بیکرا است
بیدیه خود کشد و از برای حق ذره نکشد و سر باز زند و بگزیند
پس مردار کار با نفس افتاده است که دشمن درو نیست
هر زمان از خداوند تعالی فریاد خواهد که خداوند از کبرای
نفس در مانده ام مراد تکیه و فریاد رس حق تعالی
ویراسته فخر و که فعلی نامی نفس را به بنید بدان مقدار
که او کار بر خود می نهد عیب های نفس بر فضا هرگز
و هر چند علم حاصل کرده باشد چون نفس را راست نگرداند
و بال علم بروی بیشتر گردد که نفس بعلم سر آرد و کلاه غر

بر سر نه که نفس را به چه چیز یا نرم کردن آسان تر است
 مگر بزوال عز و جاه که آن آسان نیست بلکه سخت است
 و دین با جاه گردنیاید جهان مقدار که بنده را جاه زیاده بود
 دین نقصان گیرد چون نفس را ریاضت کرده باشد
 نه از ذل پاک دارد نه از ملامت خلق آنگاه امید بود
 که از وی کاری آید که خلق حجابی مثل است که نماییان
 ملاست بر مرید را ز کسند که خود را برای چه کیشی بگشنگی
 و بیاری کسی بی پای خود بگور ز رفته است و روزگار حسیان
 را بر وجهت کنند و بنام و ننگ درویشی بترسانند و نافع
 نگردد از نفس و آفات وی اگر چه به نهایت رسد در غمت
 از اینجا است که اهل غمت از بلائی نفس پیش از آن ترسند

که از بلای شیطان و اهل سلوک و ریاضات و مجاهدات
 اینهمه شایده کرده اند در سلوک خود پس بر حسب شایده خویش
 خبر کرده اند تا تنبیه بود در مطالب را و منع و زجر بود در مدعیان
 بمعنی را و عیب می بسیار است چنانکه جاه خلق حبستن
 و حق را خلاف کردن و باطل را موافقت نمودن و با قبول
 خلق خوش گشتن و با اهل دنیا ساختن و بسیار خوشستن
 و بآنکه رضا ندادن و خود را به از دیگران دانستن و در
 معاملات تاویل و خصت حبستن و مانند این مجملات
 سیاه شود و پایان نرسد فقط خداوند از مکر یا مخفی
 در مانده ام مراد استگی و فریاد رس **اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ**
وَبَارِكْ عَلَى مَنْ اسْمُهُ سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

سوال سوم علم و معرفت هر دو یکی است یا فروت است
 و نیز مخصوص هر قدر توانند بیان کنند فضائل علوم
 جواب العالم یقین است بی و العارف یقین است که
 یعنی عالم اقتدا کرده شود در احکام هست که تعلق آن
 بظاهر است و عارف راه یافته شود بدور احکام حقیقت
 که تعلق آن باطن است زیرا که او راه بخداوند تلقی می نماید و بدان
 راه رفته است بخدا تعالی از رسیدن است او خداوند را میگوید
 داند و چیز را دیده و تحقیق کرده و بدین عالم از شنیده خبر میدهد
 و عارف از دیده بقدر فهم سامع و لیس آنچه کامل است
 انابیان علم و معرفت آنست که علمای ظاهر
 علیهم الرحمة گویند که علم و معرفت هر دو یکسان است

فصل در بیان علم و معرفت

معرفت است و هر معرفتیکه هست علم است و نزد حضرات
 صوفیه کرام علیهم الرحمة معرفت صفت کسی است که او
 خداوند تعالی را بشناخت با سائر او و صفات او پس
 تصدیق کرد و خداوند را سبحانه و تعالی در طایفه معاملات خویش
 و پرہیز نمود از جمله اخلاق مذمومہ و از آفات اعمال و منقطع شد
 از ہوا جس نفس و مکی روح و بداند تعالی آورد و از مسکنات
 و ملاحظا بمقامات و احوال پاک گشت و اتم گشت در امور
 مناجات با حق و سزاوار گشت ہر خطہ باز گشتن بدو و گویندہ
 گشت از قیل حق تعریف خداوند تعالی اسم از خویش را
 در آنچه جاریست برومی از تقاریف تقدیر ہا این چنین کہ
 عارف گویند و این حالت را معرفت خوانند و مردمان از فقہا

و معرفت صفت کسی است که او خداوند تعالی را بشناخت با سائر او و صفات او پس تصدیق کرد و خداوند را سبحانه و تعالی در طایفه معاملات خویش و پرہیز نمود از جمله اخلاق مذمومہ و از آفات اعمال و منقطع شد از ہوا جس نفس و مکی روح و بداند تعالی آورد و از مسکنات و ملاحظا بمقامات و احوال پاک گشت و اتم گشت در امور مناجات با حق و سزاوار گشت ہر خطہ باز گشتن بدو و گویندہ گشت از قیل حق تعریف خداوند تعالی اسم از خویش را در آنچه جاریست برومی از تقاریف تقدیر ہا این چنین کہ عارف گویند و این حالت را معرفت خوانند و مردمان از فقہا

و معرفت صفت کسی است که او خداوند تعالی را بشناخت با سائر او و صفات او پس تصدیق کرد و خداوند را سبحانه و تعالی در طایفه معاملات خویش و پرہیز نمود از جمله اخلاق مذمومہ و از آفات اعمال و منقطع شد از ہوا جس نفس و مکی روح و بداند تعالی آورد و از مسکنات و ملاحظا بمقامات و احوال پاک گشت و اتم گشت در امور مناجات با حق و سزاوار گشت ہر خطہ باز گشتن بدو و گویندہ گشت از قیل حق تعریف خداوند تعالی اسم از خویش را در آنچه جاریست برومی از تقاریف تقدیر ہا این چنین کہ عارف گویند و این حالت را معرفت خوانند و مردمان از فقہا

و غیر آن صحت علم را با خداوند تعالی معرفت خوانند
 و مشایخ این طائفه صحت حال را با خداوند تعالی معرفت
 خوانند و از آنست که معرفت را فاضل تر از علم گفتند یعنی
 عارف نبود که بحق عالم نبود اما عالم بود که عارف نبود و در خیال
 مراد از عالم علم در است است نه علم وراثت تفصیل این اجمال
 اینکه فرمود حضرت حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 که علما میراث دارند پیغمبرانند علیهم الصلوٰة و السلام
 و معلوم است که علم پیغمبران هم علم لدنیست پس هر که علم
 مستفاد است از کتابها یا از معلمان فی الزور پیغمبران
 نبود در علم خویش بکار بطریق مجاز و از افظ میراث و علم پیغمبران
 مستفاد نبود مگر از خداوند تعالی نه از کتب نفقه و نه از معلمان

و کے کما قال عز وجل علم الا نسان ما لم یعلم و این بیان
نیزند که تعلیم خداوند تعالیٰ مخصوص است به پیغامبران
علیهم الصلوٰۃ والسلام مگر اینکه تعلیم هر یک موافق جو مصله
و استعداد و مرتبه او است چنانکه او تعالیٰ در کلام مجید خود
فرمود و اتقوا الله و علمکم الله یعنی هر که در او ک خوش
بحقیقت تقویٰ برسد خداوند تعالیٰ بحکم و عده تعلیم کند
او را علم که نمیداند و علم لدنی آنرا گویند که علم بیا سوزد
بیا سوزانیدن خداوند تعالیٰ بغیر واسطه کتاب و علم
پس معلوم شد که علم در است دیگر است که بواسطه کتاب از علم
بیج و شلر و دیگر انواع علم که متعلق بخواندن است حاصل
می شود و آنکه فضل عالم بر عابد است مراد ازین تعلیم در نسبت

بلکه اشارت بعلم باشد است و قوت یقین زیرا که بنده باشد
 که خدا شناس بود و یقین کامل باشد اگر چه از علم ظاهراً
 سبب بهره بود علم دانستن معارف شناختن و شناختن بر دانستن
 خصل است در هر دو فرق است علمای ظواهر خدا میدانند
 و عارفان حقایق را می شناسند کیلکه بادشاه میداند
 و همه کس میداند در تعلیم که بادشاهی هست نمی شناسد
 پس از وی کارهای نامرضیه در حضور بادشاه ممکن است اگر
 روشناس نباشد و اگر روشناس است بهر لباسی که
 باشد حضور او نامرضیات ممکن نیست حالا از روی عقل
 در علم و معرفت تمیز بخوبی میشود و البته علم در است
 و در اشت فرق است عقل قبول میکند که بواسطه کتب خوانی

علما از علام الغیوب در انواع امور حسب حوصله و مهت
 هر کس میرسد و این معنی بدلائل بنیه بشاکنای بسیار
 از بسیار ثابت است چنانچه خواص اشیا و غیره که
 حکما و غیره را معلوم شد عموماً و ایجاد چیزها که سابق بود یا نبوده
 و اگر بود آخر ابتدا از کجا شد ظاهر است که بلا وسیله کتاب
 که آخر کتاب هم از کجا است یعنی جمله از منبع فیوض نامتناهی سید
 و آنچه بالا گفتیم آنست که علم در است چیزی نیست بل چیست
 پس گرانمایه گردد در مهت ام حکمی دیگر و مالی دیگر دارد چنانکه
 قطره آب برین از صدف آب است اندرون صدف رسیده
 در شند تقرب مدارج یا غیری آن تفصیل این طول می خواهد خواند
 بغرق مراتب خود در تحصیل علوم در است یکی بر دیگر

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

ترجیح دارد چنانچه یکی صرف و نحو و منطق را بنظر تحصیل علوم
 دین خواند و خداشناسی مراد باشد و دیگری برای تحصیل
 معاش و حصول حیات مشغول شود پس لا ریب هر کس بهر
 نیت و مهت که خواهد خواند آنرا اثر دیگریست اثباتیهست
 از روی عقل ثابت و هر سلم را فیض دیگریست هر ذکر را
 خاصیت دیگریست مثلاً در خواندن شامه نامه مهت یکدیگر و در
 خواندن اقوال حضرات اولیای کرام علیهم الرضه حال دیگری
 و علم فقه و حدیث را اثر دیگر و کتب تواریخ دیدن را رنگ
 و روغن دیگریست ذکر هر چیزی در باب خاصیت میزدانند و در
 هر سنت ماسیت میزدانند و این معنی را هر کس از روی تجربه هم
 معلوم می تواند ساخت پس بر بطلان که لوح ساده دارند

بدرجه اولی نذر میبایست هر علم صحبت هر شخص بر حسب
 مقتضای آن باشد آنچه رسیده نقش کا محب شده از نیجاست
 که حق طفل بردوش والیان آنهاست که اطفال را
 علمی آموزانند که عقل سلیم و کار آبد نصیب شود نه این ع
 که از بهر دنیا دین بباد چه باقی را بر فانی ترجیح است
 غفلت او در گذشتن عمر گوید طول انجامد هر س علوم می توان
 ساخت که گوید در چشم زدن گذشت بهر حال ع علیکده
 بحق نماید بهالت است و کسی را که لذت علوم فلکیات
 و هندسه و علم مریا و غیره و ذائقه اقوال فلان سفده و منجیل
 گرفته است نه از آن قبل است که آن لذت را بر دیگر
 تمام کند اما ممکن است که از اهل آن علوم بفرق مراتب

اما آنکه بعضی از شاعران این زمانه یاد گیران که در کدام علوم
 کو علم و سیقی و ستار نوازی باشد کمائی دارند پروا
 کس ندارند و از انواع صفات مذمومه و غیره معرأ شده
 آزادانه بسر می کنند و جان مال را در ری نه نیستند
 پس از اهل علوم مصرع بالا اگر کسی بصفت آزاد می و غیره
 متصف شده مرغ و مرغیان در لذت علوم فارغ از جان
 گذرانند زهره هم مقام تعجب نیست پس چگونه مقام
 تعجب باشد بر حال آن حکیم یعنی بر سر یکی از حکما که را تو
 مشغول شنیدن و آنره بود کسی بهر قتلش رسید حکیم
 پرسید او گفت قتل نمی کنم حکیم گفت اندک صبر کن تا این
 و آنره را با تمام رسانم مگر قاتل از سگدلی مهلت هم نداد

از درخواست
 مهلت آن حکیم
 پشیمان گردید
 و از بی خبری آن
 مرد

افسوس است که روح آن جاوید متعلق آنقدر آرزو ماند و رنجه رفت
 در لذتِ علوم چنانکه محو بود می رفت اسی بر حال ما و شما که مبتلا
 انواع آرزو هستیم مگر نتیجه تصدیق و اقرار رسالت کاری
 خواهد فرمود که وقت آخر محو آفریدگار علوم و جمله کائنات
 که همه از یک کلمه کن فرموده اوست خواهیم رفت بمنه
 و فضل الهی صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم و حالات حضرت
 اولیای ابرام علیهم الرحمة که از علم که فی فیضیاب اند
 ما و شما چه دانیم لیکن از روی فهم و عقل بی شائبه رب
 معلوم می شود که معنی علم حجاب الاکبر از فرموده
 این حضرات نهایت درست است استحقاق که این حضرات
 همیشه در مشاهده حق اند اگر حضرات ایشان را در هر چیز

۱۲
 در این کتاب
 فیضیاب
 از علم
 که فی فیضیاب
 اند
 ما و شما
 چه دانیم
 لیکن از روی
 فهم و عقل
 بی شائبه رب
 معلوم می شود
 که معنی علم
 حجاب الاکبر
 از فرموده
 این حضرات
 نهایت درست
 است استحقاق
 که این حضرات
 همیشه در
 مشاهده حق
 اند اگر حضرات
 ایشان را در
 هر چیز

مشاهده نباشد نتوانند با هیچ کس سخن کردن زیرا چه
 هر چیزی که از حق باز دارد و ثبت و زنا هست که ماضی است
 عن الحق فهو طاعت و تکلیف پس این حضرات را هیچ چیز نغفل
 نیست که در همه چیز و اشیاء مشاهده حق می کنند مگر چنان
 نفهمند که همین متدرست و بس چه می بیند که ایشان
 را این معنی کمال ثلثه احجار فی الاستخار باشد نسبت
 چیز یا تکیه ایشان راست و حضرت مخدوم الملک قس
 سره العزیز می فرمایند این معنی که ثلثه احجار فی الاستخار
 از جهت حقارت نیست بل بدان معنی است که این معنی
 مرا ایشان را از لا بد یا تست بی این هرگز نباشند و بی
 ایشان را هرگز قرار و آرام نباشد و می فرمایند که بوجه

و محترم و مکرم هستند با این همه با حضرات اولیای کرام
 علیهم الرحمة نسبت نیست در بصورت حیف و صغیر
 بر کسی که عالما علم هندسه و فلکیات و غیره را که از زبان
 اوصاف آزادی و بی طمعی و غیره در لذت علوم فارغ
 از جان و مال گذرانند بطوری می کنند که بمقابلان
 کسی رافت در عرفان نباشد و مدار تکمله نفس انسانی
 در علوم هندسه و غیره داند و بس و نداند که این قسم صفات
 محمود و قطع تعلقات در محبت مجازی که مگر کشد چنان
 حاصل می شود که سرافدا ساختن و زنی نداند بل معرا
 از جمله پیدا و عجب بوده ازین علم بهم لا علم باشد
 ترا عشق همچون دخی آب گل رباید می صب و آرام دل

که از این طریق فکری که حاصل شود بهر چه در علم و غیره می آید که از این طریق فکری که حاصل شود بهر چه در علم و غیره می آید که از این طریق فکری که حاصل شود بهر چه در علم و غیره می آید

و محترم و مکرم هستند با این همه با حضرات اولیای کرام
 علیهم الرحمة نسبت نیست در بصورت حیف و صغیر
 بر کسی که عالما علم هندسه و فلکیات و غیره را که از زبان
 اوصاف آزادی و بی طمعی و غیره در لذت علوم فارغ
 از جان و مال گذرانند بطوری می کنند که بمقابلان
 کسی رافت در عرفان نباشد و مدار تکمله نفس انسانی
 در علوم هندسه و غیره داند و بس و نداند که این قسم صفات
 محمود و قطع تعلقات در محبت مجازی که مگر کشد چنان
 حاصل می شود که سرافدا ساختن و زنی نداند بل معرا
 از جمله پیدا و عجب بوده ازین علم بهم لا علم باشد
 ترا عشق همچون دخی آب گل رباید می صب و آرام دل

بیک نغمه کو نه زجا برکنند بیک ناله ملکی بهم برکنند

حالا اگر اندک غور کنند علوم می توان شد که نهست فنون
و علوم گوناگون دیگر است و معرفت دیگر عقل سلیم می کنند
که لذت معرفت از لذت علم بیشتر و علم در است دیگر است
و علم وراثت دیگر که علم وراثت بذریعہ حضرات انبیا
علیهم الصلوٰۃ والسلام امتان هر عرصه بوجه اتباع و امتیاء
سلوک و عدم اعتراض و اعراض بطفیل قبول رسالت
فائز المرام شدند یعنی هر آنچه اصل مقصود آفرینش است
که بعد ازین عالم بجا آید نصیب شد و اگر برای عرفان
حق ضرورت این همه علوم می بود حجه حضرات انبیا علیهم السلام
امتی نمی بودند و امتان هر یک حضرات انبیا علیهم السلام

مطاهر است که اعتراض و ابانت دین خودش دور از
مروت و انصاف است پس ستم بر دین که به پیرایه
انصاف نماید دیگر است و انصاف دیگر و خود مقتضای
عقل سلیم نیست که با کسی بلباس دوستی دشمنی
یعنی خودش داخل حلقه اسلام گفته اگر زبان با عقل
می کشاید ضرر گفتارش دیگر مسلمانان را زیاده خواهد
بخلاف آنکه شخص غیر دین اعتراض کند بعضی از ذایقان
علم فلسفه و غیره که گویند همه علوم فلکیات و غیره بخوانده اند
انصافا اقرار دارند که تحصیل این علوم مضر بحق اصل
مذهب و ملت است که سومی لاندی می کشد و شایسته
که کسی بر دین خودش مانند و اگر مانند پس مست

بفرستادن از آنجا
 علم سفید و شیرین
 این حکمت است
 فیست از این عالم
 که با ملکوتی
 منصف است
 که با ملکوتی
 عطا خود را
 صد است
 بطول و من
 درستی
 علی قضا
 زمین
 که با ابراهیم
 افعال خود
 باطنی خود
 معلوم
 غلام
 که با ملکوتی
 که با ملکوتی
 که با ملکوتی

وہ لوگوں کے لئے ہیں جو اللہ کی راہ میں جان و مال قربان کر دیں۔ ان کو اللہ تعالیٰ بڑی اجر عطا فرمائے گا۔

و ضعیف الاعتقاد و البته ظاهراً هست که کسی جاہل منکر حق
 نشده است و اعتراض بردین و اعتراض از دین نکرده
 و این همچنان است که فرعون دعوی خدائی نمیکرد اگر او را
 عون موافق خواہش نمی بود پس معاذ اللہ از همچو عون
 و علوم که نتیجہ آن لاندہی باشد گویا ازینجا است العلم
 بحجاب الہ الا عظم و اعوذ باللہ من علم لا یفیع مناجات

از این جا
 ظاهر است
 بانکه
 عقائد
 و این
 عون
 و علوم
 و اعوذ
 علم
 و اعوذ
 علم

ای خدا بنما و ما را آن عت م | کا نذران بی حرف میزد کلام

سوال چارم او تعالی از عبادت مانعنی است
 و اصل عبادت یاد او است و این یاد اگر بدل
 باشد بهتر از آنست که بزبان اگر زبان اگر و دل
 فارغ از آنست جز سواد بامردگی تحصیل نمی شود

پس ازین نماز پنجگانه هم که دل حاضر نباشد حاصلی جز
 عجب نیست و خود را بهتر و دیگران را بدتر دانستن طره
 بر آنست و یا علاوه از آن خطا هرست که در وقت هر یک
 حضرات انبیا علیهم السلام طور عبادت یعنی نماز پنجگانه
 باین وضع نبوده است هرگاه طور عبادت از قدیم یک
 وضع نماز تخصیص ادای نماز باین وضع و باین ترتیب
 چه معنی دارد فقط جواب این سوال و دیگر سوالات بعد ازین
 خواهد شد با علمی و عملی و نقلی عاقلانه باید داد
 جواب از اسمای پاکش اسم غنی معنیها دارد که عفت
 انواع امید و خوف را شامل است او تعالی از عبادت
 و غیر عبادت و اسلام و کفر و هر آنچه فرض کنند غنی است

ملک صمدیت را سودی و ریائی نه: بگر حافظ قرآنی و رجال
اصنامی: لیکن از طرز سوال پیداست که این خیال مُتَمَرِّ
نا فرمانیاست و نمی فهمند که تعمیل فرمان نه برای آنست که
او تعالی را نفع است بل هر کس آنچه میکند در حق خود می کند
ع گندم از گندم بر وید و ز جو: اگر مریض فرموده طیب
بجانه آرد و مشرف به لاکت باشد و یاد او تعالی که بدل باشد
بهتر از آنست که زبان زد او دل فارغ از آن مگر کسی که یا چنانچه
نرسیده است این خیال نتیجه غفلت است و این معنی را
از چشم انصاف بخود ملاحظه کند که واقعی صرف قال است
یا حال چه در ابتدا و حال اگر ذاکر بزبان نشود ممکن نیست
که یادش بل چنان متسم گردد که دست بکار و دل بایر باشد

برای همین طریقه اذکار و اوراد و غیره نهاده اند که گودل
 فارغ از آن باشد حسنه عضوی از عضوها نمانش میگرد
 و در آشنای اذکار تنبه بر غفلت میشود و باز بر سر یاد می آید
 و همچنین بتدریج حصول اصل مقصود ممکن که کار با کریم است
 رحمت حق بهمانی جوید بهانه جوید و دل را غافل
 داشتن جرمی است پس بطرز معین بذریعۀ آن باید کوشید
 نه آنکه از زبان هم ترک گوید و جوارح را هم در معاصی اندازد
 و در ذکر زبان که دل فارغ باشد اطلاق لفظ سوء ادب
 عموماً نمی توان شد چه معنی حسنات الابرار سینات
 المقربین را غور کنند و عقل هم میگوید که برای هر یک
 موافق حالش ادب دیگر است و سوء ادب دیگر و در عقل

میکنند که ما و شمار این تصور سوز ادب ذریعۀ فارغ البالی
 از اذکار است و عقل باور میکنند که بغیر تحریه فوائد اقوال
 و قواعد حضرات مشایخ علیهم الرحمة که طرق مختلف در باره
 ذکر بجهت روح و جسم و غیره و طرق یاد در مجمع مردمان
 و عین سماع سخنان و هم عین یاد در طریقه دفعیه یا نهاد^{اند}
 معلوم نمی توان شد مگر اینهم فهم درمی یابد که هر کس فایده
 موافق اضیاب حسب استعداد و حوصله و بقدر قطع تعلّق
 از لایعنی رو خواهد داد و البته بر اے نماز حضور قلب
 شرط است مگر از نماز با انتظار حضور قلبت برداشتن بچینا^{ست}
 که کسی قلم برای نوشتن نه بردارد تا آنکه خط خوش ننویسد
 و اگر در همین انتظار تسلیم نه برداشت خوش خطی کجا باید خطی

ہم نمی توان نوشت فقط خدا یا پناه از جیل و مکان شیطان
 کہ بہر مقام وضعی نہاص دارد جای برای اداسے نماز از
 خواب بیداری سازد و جاسے بدتر از خواب بیداری
 می نماید کہ بہ پیروی عقل و تخیلات گوناگون از نماز باز می دارد
 انقضی بامام و شہاد خصوص نماز ہم طرز اغواء دیگر است با اکثر
 سالکان راہ رفتہ کہ بانواع مجاہدہ و اذکار بہ کشف و کرامت
 رسیدہ باشند درین بارہ نماز طریق و سواس دیگر چنانچہ فرمود
 یکے از حضرات اولیای کرام علیہم الرحمۃ نیست کہ گروہی
 از صوفیان کہ ریاضتہاے قوی کردہ باشند و شہوتہا از پیش
 برگرفتہ و مدتے مدید و خلوت نشستہ و دل بکلمہ لا الہ الا اللہ
 آوردہ در مراقبہ دل آنقدر کوشیدہ کہ جز ذکر خدای عزوجل

در همه احوال بر دل ایشان چیزی نگذرد و ایشان را
بسیار احوال نیکو کشف شده باشد و اسرار ملکوت کشاده
و بدرجه حجاب کرامت رسیده و از غیب خبر یاد دهند و بر آید
اگر محبت و بیاری بنزد نیکو شود و اگر محبت بر هلاک دشمن بند
هلاک شود ابلیس انجا حسد بر دهمه اسرارش بعیت بدیشان
نمایند مگر یک سرو آن آنست که از هوسم پوشیده بود تا بدان
سبب آدم صاوة الله علیه را سجده نکرد و اما آن سر که بر ایشان
آتش کار کند گویند مقصود از ترک محبت آنست یا شکی نیست
و صفات بشریت زیر دست آید تا مروت را از خدا بی حواله
باز ندارد و مقصود دیگر آنست که ذکر حق به عمل غالب شود
و دل از ظلمات بشریت بفرخداوند صافی گردد و تا حقیقت

معرفت خداوند او را حاصل آید پس ورزیدن شریعت همه
 راهی است بجنبه وصال و کسی که کعبه وصال رسیده او را
 براه و توبه و ستور چه حاجت باشد پس این قوم را چنان
 نمایند که اگر نماز بکنند ایشان را حجاب شود از آنچه بدان سیدان
 گویند ما خود همیشه در شاهده ایم و مقصود از نماز و رکوع و سجود
 آنست تا دل غافل را بحضور آورده شود ما خود یک ساعت
 غافل نیستم و عالم ملکوت را آشکارا می بینیم و جواب هر مقدس
 انبیاء در صورت نیکو بامی نمایند ما را بدین چه حاجت و این
 عین صورت واقع البلیس است که در کمال قرب خود نگذاشت
 گفت مرا بسجده آدم چه حاجت است آدم کم از من است مرا
 از سجود او چه فایده و قصه او در قرآن نه بر اے افسانه است

بلکه برائے مثل این قوم است تا بدانند که بیج مسترب
 بر فرمان برداری زیان نکند و این معنی که بزرگان بن گفتند
 که شریعت زید بن حسم رفتن راه است بحق قمار لے
 راست و حق گفته اند آن دیگر قضیت کہ از ایشان پوشیده داشت
 است کہ بدیشان نمود کہ مقصود شریعت اینست پس این غلط است
 کہ مقصود دیگر هم است مثلاً پنج نماز چون پنج مسامتت بر دیگر
 کمال کہ اگر این مسامیتت با وی نبود از کمال باز افتد
 چنانکہ ابلیس افتاد اگر کسی گوید این پنج نماز چه وجه دارد کہ
 مسامیتت کمال آمد و مناسبت او چیست جواب چنین گفتند
 کہ شناخت وجه او در قوت بشریت نیست و این بطریق صحیح
 است کہ عقل ابرو هیچ دست نیست چنانکہ سنگ مقناطیس

این را بنمود گشت و بچاکس نداند که سبب آن چیست فقط
 این صاحب کرامت و کشف را همین غلط اقا که سری
 از اسرار شریعت بر و ظاهر شد پنداشت که در هیچ
 دیگر نیست و ابلیس همین پنداشت و این از خطاها بزرگ است
 سالکان و روندگان را افتد و غلط گاهی است که بسیار روندگان
 راه دین اینجا بپایان شده اند فقط آدم بزرگ جواب لفظ
 عجب و غیره چنانکه نسبت نمازیان در سوال هر قوم است
 میگویم که این مقام نیست پس نازک و نهایت غور طلب
 یعنی نمی توانم گفت که هر نمازی از عجب و ریاض و غیره پاکست
 یا ملوث چنانچه امر از محسوسات نیست و اگر از بعضی قوا و فعل
 معلوم شود بر آن هم مرتبه اذعان نه مثلث مثلاً کسی

کسی را گفت که نماز از ارکان اسلام است بهر حال و بهر طور که
 شود ادا باید ساخت ممکن است که این ناصح از او شفقت
 گفته باشد و این هم ممکن که خود را بهتر دانسته بتلاسی عجب است
 و در نصیحت مقصود ریا باشد پس از روی عقل که ع کار خود
 کن کار بیگانه کن نه تنها با حالش چه کار شما کرد عجب و بیانگرید
 و نماز بخلوص ادا کنید و چون نیک نگذرد شما بوجه عدم گزاردند
 نماز بتلاسی عجب اند که خود را بهتر و او را بدتر دانستند
 دیگر عجب آن شد که من بر کسی از بهر نماز اعتراض نکردم
 و کار کردم که از اعتراض بر خلق فارغ شدم و گویا عجب
 نه است باریک است که تمیز آن دشوار لیکن بتأمل و غور
 معلوم نمی توان شد بخلاف کسانی که نماز میگذارند ممکن است

که بر عجب خود طالع بوده متنبه شوند و متنی ریا نشسته کفر و عبادت
 تعرض خلاق باشد تا در چشم خلق نیکو نماید پس کسیکه نماز گذارد
 بقول شما معلوم شد که ریا کار است پس وقت کجا ماند
 که نماز ذریعه ریا باشد و چون حرمت و عزت کسانی راستند
 که نماز را نمی گذارند یعنی مردم بے ریا است و در نیصوت
 حال بالعکس گشت که بوسیله عدم ادا می نماز در چشم مردم
 محترم است پس غالباً این رمانه همان مانده باشد که در کتابی معتد
 دیده ام که رمانه خواهد آمد که در آن مانده ناکردن عبادت و خل
 ریا خواهد شد فمائل و تدبر و بعضی فقها چنین تقریر کرده اند
 که در فرائض ریا را دخل نیست چرا که بر هر کس واجب است همه
 میکنند و نکردن باید پس ریا اگر باشد هم قیام جماعت را

جراتم این نماز و غیره را هم عفو فرما که بجا از من تشبیه شدیم
 قیوم بنحسب ترک نماز و غیره را دل نخواهد خواست و فرموده
 حضرت مخدوم الملک قدس سره را عقل هم قبول
 میکند که دروغ بر او تعالی ماندن خوشتر از راست
 که بر در دیگران راست که اگر بهیچ نیست باری تنگ
 نیست بفهم می در آید که حلقه گنج باشد بر در ^بست
 و جا بجا را بر نگذازد و نماز عجب نیست بلکه بایه افعال
 و قلب آنان پیدا است مگر از این علم که سنانیکه نماز ^{گذازد}
 از این حیل و توجیه میهن دارند و گذارند گمان
 نماز را الهی از عجب و ریاضاقت ندانند و دانند که او طریق
 یاد خداوند تعالی را هیچ ندانسته است طرفه اینکه این حیل

منتهی شریف
 بنی از این عجب و توجیه
 حلقه گنج باشد بر در

خیال را دانند که از عقل است و ندانند که شیطان به پیروی
 عقل راه رده میخندد که قفایش از سیل لعن محفوظ و عفتل
 می گردید که ناحق بدنام می شود چه کارش تمیز در خیر و شر است
 هرگز نخواهد که بتلاسی شر گردد و اندوازد گاه خدا باز دارد
 و اگر گویند که این قسم تقریر کردن را نشان آنست که خود را
 از عجب و ریای پاک دانستی و این عین عجب و ریاست میگویم
 که اگر بیان حالات بنظر تمیز یا مفید نفع برادران مسلمان
 داخل عجب و ریای باشد باطلیه فائده و صلاح که از کتب دست
 میدهند نمیداد یعنی کسی با اینصاح مطالب و عقده کشانی در کند
 ریای و عجب نمی پرداخت و هرگز عقل هم اجازت نمیدهد
 که در امر که نفع داند با اینصاح و بیان آن نگوشت باقی

یبندی اللہ من گیشاء و مولف این رسالہ بغرض نفع و
 بلحاظ حکیمیکہ مجملأ و خطبہ نوشت می نویسد اسی برادر کا تو
 بزریت است * چونکہ نیت صاف شد انیت است *
 و درین شک نیست کہ خود را گواز چشم یقین معیوب اندک نظر
 بین منی کہ بر عیب خود مشرف شد م حالتی باریک است
 کہ این پندار دیگر دست دادے گفتی بت پندار شکستم
 این بت کہ تو پندار شکستے باقیست * لیکن خداوند تعالیٰ
 ازین مرحلہ ہم برمی آرد چنانکہ بزرگی حالت نماز خود را
 با چشم ز بطوریکہ فرمود دل و مالک دل میداند کہ ہرگز از راہ
 تصنع نگفت یعنی گفت کہ اے فراغ از نماز چنان باشم کہ کسی
 چیزے در دین در عرق افعال غرق شدہ فقط حاشا و کلا

که آن بزرگ را نظر برین که نماز خود را معیوب دانستیم هرگز
 باشد پس عقل میگوید که اینهمه حالات بغیر تجربه معلوم نمی توان شد
 تجربه فرمایند تا دانند که حال چیست ع کجا دانند حال یکسان
 ساحلها و اگر چه بطور عبادت یعنی نماز پنجگانه باین وضع در وقت
 هر یک حضرات انبیا علیهم السلام نبوده است مگر بار از شریعت
 پیغمبران دیگر چه کار بر فرموده پیغمبر خود علیه الصلوٰۃ والسلام
 عمل نمایم و این معنی عقلان نیز محجوب است چه درین شک نیست
 که از امتنان هر یک نبی علیهم السلام هم عاقل بوده اند و عقلا
 حسب فرموده حضرات انبیای خود با علی نبینا وعلیهم الصلوٰۃ
 و استلام عبادت می کردند و بحسب ادخاص از طرف خود نمی نمودند
 و بطاهر یا باطن لب با اعتراض نمی کشادند که این وضع عبادت

در عهد پنجم سابق نبود علیه السلام یاد ابتدای حال
 یعنی در عهد حضرت آدم علیه السلام هم کسی نگفت که بوضع
 خود یاد او تعالیٰ خواهم ساخت که از عبادت غرض
 یاد او است و بس زیرا که بخوبی عقل سلیم می کند که حضرات
 انبیا علیهم السلام را با خداوند تعالی رازی و نیاز است
 که ولی را نباشد تا بدیگران چه رسد پس صلیحت و نفع در
 وضع عبادت بهر وقت چنانکه از ارشاد خداوندی معلوم
 حضرات انبیا علیهم السلام شد کسی دیگر فهم نمی توان کرد
 و ظاهر است که مریض را نباید که در نسخه حکیم خل کند و مقدار
 معین و اراکم و بیش سازد و در ترتیب و ترکیب اشرف
 و چیزهای حسنی بدیهی معلوم می شود و برین معنی مثالها بسیار است

شمه از ان اینکه روحن زرد را متواتر از آب شویند معلوم
 باشد که اثری خاص پیدا می کند و در بعضی عارضه نفع می بخشد
 و شیر و ماهی یک شامل بیک وقت نخورند که اثر دیگر دارد
 و در سخن کچری همان ال و برنج را اگر عله علی و بریان نمایند
 و در آب اندازند و پزند چنین کچری که مفهوم ما و شماست هرگز
 طبایز و همچنان در امور غیر حسی ترکیب و ترتیب را اثر خاص
 است که آن کیفیت و تمیز و جدائی است این تجربه معلوم شدن
 ممکن نیست که این معنی را عقل نیز باور میکند و همچنان به بیند
 حروف تبجی را که از ترتیب حروف معنی پیدا می شود و اگر
 همین حروف را به ترتیب نویسند مصل شود حالا غمخوارند
 از نزد غمنا نیز حضرات اولیای کرام علیهم السلام از ما و شما خدا شناس

چنانکه بهتر بودند از فهم ما و شما بیرونست و جمله صفات محمود
 این حضرات را بوده است علیهم الرحمة آنچه گفتند راست گفتند
 میفرمایند که فائده ترتیب هر روز نماز پنجگانه هر کس را معلوم
 نمی توان شد و درین نماز پنجگانه که بر آن اطلاق نماز باشد
 سبزی نهاده اند برای جذب الی الله تعالی چنانکه در
 متقناطیس و آئین است که کس نمیتوان فهمید و از فهم ولی هم
 بیرونست که در پنج رکعت فرض و در نماز فجر دو رکعت
 از هر چسبیت پس هرگز عقل نخواهد که فرموده حضرات اولیا
 که از علیهم الرحمة را باور نکنند و اگر کسی در نماز ظهر و غیره که چهار رکعت
 فرض است در رکعت دوم بعد تشهد ثلاث مثلاً در روز خواند
 سجده سه و لازم آید غرض اینکه بوضعیکه حکم است در آن

حضرت مولانا

سبب نیست خلاف آن نباید و ظاهر است که اگر کسی بجای
دو سجده سه سجده قصد کند یا اول را سجده بعد رکوع پس
از آن قیام سازد یا در سجده سوره فاتحه و در قیام سبحان
ربی الاعلی یا همین طور پنج در نماز است بطور مختلف بوضع
جداگانه گویند از فائده ترتیب نماز محروم و مرکب ترک واجب
خواهد بود و همچنان اگر در حالت حواس قصد ترک نماز نکند
شبث روز بدل از زبان در یاد خداوند تعالی ماند عقل می گویند
که هرگز از باز پرس بری نخواهد شد که موافق حکم بجا نه آورد
و فائده که در نماز تعبیه کرده اند حاصل نخواهد شد زیرا که در ترتیب
از کار و نشست و غیره فرموده حضرت مشایخ علیهم السلام
اثر خاص دیگر است چه چاکه فرموده حضرت حبیب خداست

صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم حضرات دین علیهم الرحمة میفرمایند
 که جمله عبادات معینه هر یک قسم یعنی عبادت فرشتگان
 و غیره مخلوقات درین نماز شامل است و تفصیل آن در مقام
 برای آنکه بطول ناخجانه نمی شود و البته در نماز لذت جداگانه
 وقت قیام و رکوع و سجود و قعود نصیب هر کس موافق نصیب
 و حوصله اوست و نماز یعنی ذکر زبانی و جوارح را حکم است
 و ذکر دل و جان را حکم است دیگر اگر یک ادا شد از نماز
 پرس ادا نکردن حکم دیگر ربانی نیست هر دو حکم را
 بجا آرند و هر ظاهر را باطن است یعنی حقیقت آن پس حقیقت
 نماز دیگر است که از فهم ما و شما بیرون مگر از نشانای فی الجمله
 واضح می تواند شد اعنی انظر آتش و آب بزربان آرند

و از زبان مستلم بر صفحه قرطاس گذارند اصل آن سوزد و تر نشود
 و حقیقت آن چنانکه هست معلوم الغرض صرف نظر بر ظاهر
 نکنند و عقل هم قبول می کند که این وضع نماز پنجگانه شامل
 جمیع قسام عبادت و حاصل جمیع عبادات عمده
 حضرات انبیاء علیهم السلام پیشین است زیرا که حضرت
 محمد مصطفی پیغمبر و شفیع ما و شما صلی الله علیه و آله و سلم
 خاتم النبیین مسیّد المسلمین و حریض علیکم و روف و رحیم اند
 ضرورت است که عبادت معینه حضرت پیغمبر ما و شما صلی الله علیه
 و آله و سلم که ملاو از راز و نیاز و حکم خداوند است شامل بشود
 جمیع عبادات ما تقدّم و ما تاخر و جمیع عبادت مخلوقات
 مکرر تا وقتیکه کسی را محض از وهرب و غایت حسد اسی کریم

بحقیقت محمدی صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه حضرات اولیا
 کرام علیهم الرحمة بچشم یقین دیده میفرمایند یقین و شوق نخواهد شد
 غیر ممکن است که برکنه گفته ما رسد و تدریج اسلام چنانکه
 باید در ذهن او مرتسم گردد و شایسته این بین شود تعمیل
 احکام شرعی را واجب دانند پس مقرون عقل بهین است
 که فرموده حضرات اولیای کرام علیهم الرحمة را که ولی جزرات
 نگوید یقین داند نمی بینی که نابینا چگونه گرفته بینا یقین برود
 آفتاب می کند یا سحی یا قیوم بر جنتک استغیث اللهم
 صل علی سیدنا محمد عبدک و حبیبک و رسولک
 النبی الامی و علی اله و سلم اللهم تقبل شفاعة فی امتی و
 استعملنا بسنته و توئمنا علی ملته و احشرفنا فی زمرته و تحت

لواءه واجعلنا من زفاته واذر دناؤضه واستقنا بکاسه
 وافقنا محبته اللهم آمین برحمتک یا ارحم الراحمین
 سوالن تخم منزلهش بر ایش از بهر حلیت اگر این
 ریش سبب عرفان حق می شد البته واجب بود می نمود
 که قوم دیگر هم گویند شسته اند که موقوف نیست پس چه
 را خواه خواه رشت نمودن ازین ریش خلا اهل را ریش
 را ختن و صحبت را منفس کردن چه حال ریشی انرا
 مورچه پی نامند و حق زنش وقت خجالت حکم نمودن دارد
 جواب معلوم است که بحیه شریف جمله حضرات انبیا علی
 نبیا و علیهم الصلوٰۃ والسلام و جمله حضرات دین حضرات
 اولیای کرام و هر یک امتان اولیای حضرات انبیا

۹۹
که آن حبشی در رگه زری آینه یافت بردشت و دید
در آن جز زشته روی خودش ندیده تبصو زشته
آینه سراپا سوخت و آینه را بر زمین زد و گفت قابل کار
احاری نه ازین روپا مال سبر کس و ناکس کرده اند فقط این
نقل معنی باد که انواع سوال و خدشه های بمعنی را جواب
میدهد بهر حال نمی بیند مخنث شان و خواجه سرا که ریش چه
عروت هم ندارد چه قسم صورت مکرده است با این همه
برخوب روی خودش نازشی است که از رفتار و گفتار و آن
دیده باشند کسی تاویل العمر را که ریش عروت نه بر آید چنان
معلوم می شود الغرض حکیم علی الاطلاق در زیب بلفلان
و مردان زنان فرق فرمود و در هر امر کمال و صحتی و

نوعی و ضرری و نفی استناد که واقفیت کماحقه خبر حضرات
 انبیاء علیهم الصلوٰۃ و السلام را نیست آینه معنی را عقل
 قبول می کند که البته هر کس را واقفیت تمام نمی توان شد
 و علم نفع و حصول نفع بر عمل موافق نیت است چنانکه کسی از
 رنجوری بجهوری رنجور زد و کسی را میسر نیاید بر فاقه رنج کرد
 و کسی صبر و کسی شکر فرمود و کسی بقصد بیداری برای کار
 دنیا سعه را خالی داشت و کسی به نیت مناجات و
 سبک بر خوابتن وقت شب دست از طعام برداشت
 ظاهراً هست که در نا خوردن همه برابر اند مگر هر یک را حالتی و
 و نفی دیگر است و رنجوری اهل محض تحمیل بی بنیاد و نا املی است
 و یقین این معنی که صرف و هم است بذریعه استفسار از اهل خود

و نفی و ضرری و نفی استناد که واقفیت کماحقه خبر حضرات
 انبیاء علیهم الصلوٰۃ و السلام را نیست آینه معنی را عقل
 قبول می کند که البته هر کس را واقفیت تمام نمی توان شد
 و علم نفع و حصول نفع بر عمل موافق نیت است چنانکه کسی از
 رنجوری بجهوری رنجور زد و کسی را میسر نیاید بر فاقه رنج کرد
 و کسی صبر و کسی شکر فرمود و کسی بقصد بیداری برای کار
 دنیا سعه را خالی داشت و کسی به نیت مناجات و
 سبک بر خوابتن وقت شب دست از طعام برداشت
 ظاهراً هست که در نا خوردن همه برابر اند مگر هر یک را حالتی و
 و نفی دیگر است و رنجوری اهل محض تحمیل بی بنیاد و نا املی است
 و یقین این معنی که صرف و هم است بذریعه استفسار از اهل خود

که در ایام غدر بخون سپاهیان بدگیش و مردمان ظالمان
نماندیش که نوبت بجان و کار دبر استخوان محو وقت اغر را
یقین بود برای حفظ جان در تبدیل وضع که قصد بستر در
نمود با چشم تربو جبه غلیظه ایمان از بستر در باز نماند پس چنین
ریش مورچه پی او آفرین خدا فریاد ازین چشم ایمان او
اسید است که روزی از روزها ساز و برگ برآورد فقط
و اگر چه این ریش کاتب دخل ریش نیست که انرا محاسن
و انم مگر صرف بیاس وضع اسلام از دست حجام محفوظ است
و تصور می شود که اگر به پیرانه انحصار زندا بستر در هم خود را
زابل ملاست دشت تمپندار و عجب تازه پیدا سازم جم
لبته عقل باور می کند که شیطان و فتنی او در هر وقت از او

[illegible]

حیل حسب حال مقام است اللهم اغفر ذنوبک من شرف
 أنفسنا و من سببنا اتعمالنا ه سوال ششم آنکه
 او تعالی ظاهرا نمی بیند مگر دل را یعنی حکم بردل است
 پس لباس هر قوم دگر که بلبوس خلص باشد چه مضایقه
 بل بسته است که از پارسا نمانی حاصلی نیست و
 همچنین در جمله وضع و نشسته بر خاست موضع
 هر قوم که باشد ضرری اندرون خاطر نمی رساند
 جواب کسیکه لباس قوم دیگر بوجه کدام رغبت باطنی موافق
 هر اسی نفس اختیار کرده تصور کند که حکم بردل است بخوبی
 ظاهرا که عجیبی باریک دامن داشت گرفته است که خبرش نیست
 یعنی منم که دل را چنان آراسته ام که حالا پابند لباس

ظاهری نیست و بدینی بر دیگران علاوه بر آنست که اینان
 بصفاى خاطر نکوشیده ظاهر را آراسته اند پس معنی این
 فقره که او تعالی ظاهر را نمى بیند مگر دل را نه اینست
 که لباس و وضع و نشست برخاست قوم دیگر اختیار
 کنند و متبلاى عجب خود بدینی و بدینی شوند بل صاف مطلب
 اینست که مجرد لباس اهل اسلام و پارسانى یا وضع اسلام
 و پارسیانان که تعلق بظاهر است نمى بیند و لباسى را
 یعنى صرف بظاهر قناعت نکنند به آراستگى دل نیز
 کوشند که حکم بر دل است حالا تا اهل فرمايند که در فهم مطلب
 غور را کار نغز مودى و اگر گوئى که تا بصفاى دل برس
 وضع اسلام در لباس و غیره بسیار نکند نمى گویم که این معنی

عقلا قابل قبول نیست زیرا که در لباس و وضع و نیت
 تاثیر و کفیتی حاصل می شود که تجرید و تقریر راست
 نیاید از تجربه معلوم می توان تشخیص آنکه کسی تلکلی بسته
 چه بدستی بدست گیرد و بعد از آنکه بدست تبسعی بدست
 دارد و بی شبهه از کیفیت هر دو وقت ممیز خواهد شد
 و نهایتیکه از تمامه غیر مرایه نسبت به نیت خالص خود را
 عزیز سازد و اثم خاص دیگری است که این هم با تجربه معلوم
 نمی توان کرد و تشخیص اگر کسی به تکلف و بنیت آنکه از فر
 قوس دیگر معلوم شود لایب بر قلب او پر توفیق قلب انقوا
 به قومی که باشد خواهد رسید و این ضرر باطنی را نمیتوان
 تا و قبیله چنان شخص هر دو قسم لباس و وضع را اختیار کرده است

قلب خود را تمیز کنند که در سفیدی تمیز سیاهی بخوبی می شود
 چند آنکه سفید تر تمیز سیاهی تمام تر و هرگاه سفیدی قریب
 سیاهی رسیده باشد چندان تمیز نمی توان شد چنانکه
 آئینه زنگ خورده رو نماید غرض اینکه کسی را که این قسم
 اعتراض در خصوص لباس از ته دل باشد یعنی از حکم
 مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ ترسان نیست هر آینه
 آئینه داشت را زنگ گرفته است و وجه رغبت باللباس
 و وضع قوم دیگر بسیار است که تفصیل را در بحث نیست
 خدا حافظ است پس همچو کس را صاف و صریح تمیز سخت
 دشوار است گاه البته از روی انصاف و تجربه امید است
 که بی تمیزی از میان بر خیزد و حق این است که تا وقتی که در خود

محبوب نخواهد شد لباس وضع دین خود مرغوب شدن
 شکل چه عقلاً این معنی ثابت است که کسی را دوست
 میدارد هر وضع و هر طور او محبوب مرغوب می شود بخلاف
 آن خلاف آن و اگر اختیار کدام لباس برسم ملک
 بلا تکلف باشد بوجه عدم تکلف که دال بر عدم محبت با نفی
 است ضروری درون خا طرنی رساند مگر از روی تکلف که
 بوجه رغبت باطنی باشد اثری خاص برای ازدیاد
 رغبت پیدا خواهد کرد از اینجا است من تشبه بعجم فهو منکم
 پس معنی المنزاع من احب جنایکه در عقل می آید سخت مقام
 خوف است و نهایت مقام اسید است کسانی را که محبت
 با دین اسلام خود و عظمت قدر این دین اسلام دارند

و عقل می گوید که اگر محبت با دین اسلام خود هست خواه
 نخواه هر وضع اهل اسلام مرغوب خواهد بود و محبت مستقام
 خواهد شد که اگر هیچ نیست باری تقلید حضرات دین
 و تشابه با اهل دین غنیمت دان رع بلبس بهین که قافیه کل
 شود پس است و اگر چه تکلف اختیار لباس قوم دیگر
 برای آنکه مثل آن قوم معلوم شود نماید مگر این رنگ رخ و
 چشم سیاه را چه علاج پس علاوه مقام خوف و خطر آنکه
 بالا گذشت جز سوائی حاصل نیست و غور کنند که کسی را
 وضع لباسی محبوب و وضع لباسی مبغوض باشد پس اگر چه
 کسی مبغوض باشد که او چه اختیار لباس محبوب نزدش البته
 مستوجب رحم نخواهد شد و ظاهر است که اگر آن قوم محبوب است

محبت محبوب محبوب است ازین رود رلباس و شتان
 آیم که مستوجب رحمت شویم چنانچه از سلسله الذنب
 تصنیف ملا جامی علیه الرحمة که عالم ظاهر و باطن بوده اند
 دیده باشند ابیات زال فرعون بود ناسره *
 هرزه گو مسخ روی مسخره * پیش فرعونیان ناسرگی *
 مثل موسی شدی مسخره گری * سر تقابید موسی بر او بودی *
 هر چه دیدی ز روی جهان کردی * آتیه در آب نیل او غرق
 نشد حضرت موسی علیه السلام عرض فرمود کاین بدین
 مکرمت نه از زنده هست * که همه مرده اند و او زنده هست *
 گفت حق کای گزیده وی کیچند * ساختی با تو خویش را مانند
 آنکه از محض دوستی خیزد * کس چه داند که تاجه انگب نرود *

اللهم اربنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل
باطلا وارزقنا اجتنابه سوال نهم آنکه اگر به برهان
عقلی کسی قائل شود که آسمان نیست پس چه چسبیت بر آن
اطلاق باشد چه سن که حضرت حق نیست فقط
جواب بر سن که آسمان اطلاق کفر از آنست که در واقع
منکر حق است چه وجود آسمان از کلام الهی ثابت پس
تصل هرگز تسلیم نمی کند که کسی فرموده حق را حق
نداند که منکر حق نیست المثل صانع الاقوال بادشاه
چیزی نگویید کسی آنرا کذب فمده ظاهرست که بادشاه
کاذب گفت پس گویند وجود بادشاه منکر نشد مگر نیست
که تکذیب بادشاه در واقع انکار از شان بادشاهی

انکار آسمان مخفیست
انکار آیات و احادیث
است که در آن وجود
آسمان را در است
منکر آسمان را در است
چون در کلام الهی

عین انکار بادشاه هست و هر کس که از روشی تقلید یا بلا تقلید
 محض از روی فهم خودش منکر آسمان هست از دو حال
 خالی نیست یا آرزویش هاست و در بین دیده هیچ ندیده
 منکر شد یا بوجوب دیگر برهان عقلی اگر امر اول هست بخوبی
 ظاهر که هرگاه وقت دیدن کدام شی شیشه هاست و در بین
 و شیشه عینک که عین چشم هست و شیشه محسوس نمی شود
 اگر وجود فلک را که بس لطیف است ندیده چگونه بعید
 از عقل نیست بلکه انکار بعید از عقل است که از قدرت
 خداوندی آنچه فهمش نیاید آنرا منکر شود بلکه محال ببلادت
 که هر چه محسوس بخواس ظاهر نیست آنرا انکار سبب از انکار
 ملائکه هم خواهد کرد و در صورت شوق ثانی که به برهان

عقلی منکر شده است میگویم که معلوم شما باشد در کتب
 حکمت چون میندی و صدر اد فلکیات دلیل بر اثبات
 فلک آورده اند و انکار آسمان از حکیمی مشهور از متقدمین
 منقول نشده ازین رو یقین بر گرفته منکران نمی توان کرد
 درین صورت از ما اهل اسلام اگر کسی را این وسوسه
 شیطانی به پیرایه عقل روناید عاقلانه دفع خدش
 باید ساخت که تو کار زمین را نکو ساختی که آسمان
 نیز پرداختی و علاوه ازان کار عقل این است از مقام
 خطر و مملکه دور باشد پس عقل سلیم همین میگوید که از انکار
 آسمان یک ذره هم فائده نیست مگر به آینه مقام خطر
 و باعث بلاکت است که انکار از فرموده اُولیائے

مجز بلاکت نیست و آن بلاکی بعد ازین عالم بوجب تجرد
 روح زیاده از آن معلوم خواهد شد که بعد آمدن درین
 عالم یک یک مُسور و مجسم معلوم می کند و اگر برین معنی
 دلیل عقلی باید دریافت کنند از خواب های متوحش
 که چشم شخص اهل خواب بند و گو بر بستر نرم است بخواب
 گرم می بیند و از حال ایذای او کسی از رفیقانش را که نزدیک
 او بیدار باشند یا خفته اش نبی نیست اللهم یا رب
 اِنِّی اَسْأَلُکَ اَنْ تَغْفِرَ لِّیْ وَ تَرْحَمَ لِّیْ وَ تَتَّوْبَ عَلَیَّ
 وَ تُعَافِیَنِّی مِنْ جَمِیعِ الْبَلَاءِ وَ الْبَآءِ اَوْخَارِجِ مِنْ اَرْضِ
 وَ النَّازِلِ مِنَ السَّمَاءِ اِنِّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ مُّجْتَبَدٌ
 یا از حم الراحمین ط سوال هشتم حالات شرب معراج شریف

چنانکه در کتب مسطور است در عقل نمی گنجید که خرق در
 آسمان چگونه شد فقط جواب معجزه و خرق عادت و افق
 عقل تلاش کردن حماقت است معراج معجزه پیغمبر است
 و تحجب خرق عادت مانا مندر که خلایق عادت باشد
 و چون در عقل گنجید چنین عادت باشد که هر کس کردن تواند
 پس محسوس نشد معجزه آن باشد که انسان از آن عاجز آید
 اگر در عقل گنجید دالالت بر محال معجزه کرد و اگر یقین بر درهای
 آسمان که در شب معراج داشتند نداری می گویم که خرق
 آسمان بر پا و شهادت شوازمی نماید بر خالق ارض و سما چرا دشوار
 باشد که از جمیع بوجود آورده است و اگر قدرت ندارد
 خدا نباشد آنکه نزد پیش از آن رویست و غایب و نیست

اند نیست. در بیضه بدون خرق هم جان میرود چگونه
 وزین بر که ارام چیز است و پایش چیت عقل چه تجویز کنی
 بهر حال اگر همین دست در است که در عقل نمی گنجد بهر صورت
 بیبریت است و اگر کسی را انکار زود داد معاذ الله منحصا
 چه انکار از فرموده حق تعالی بکفر و ضلالت چه باشد
 و امری که در عقل گنجد انکار آن کی مقتضای عقل است بسیار
 امور این هم اند که در فهم آن عقلا حیرانند مگر از ان انکار
 ندارند و که عقل احتیاط از مملکت است بیند که در انکار فایده
 نیست و در قبول آن مصلحتی نیست که در حلقه دین اسلام
 ماند و آنچه از حالات شب عراج و حقیقت محمدی صلی الله
 علیه و آله و سلم حضرات اولیای کرام علیهم السلام محسوب جمله

و مرتبه خود را واقف شده اند از آن بقدر فهم ما و شما فرمود
 که بران متدرايمان ضرورت نیست و از فرموده این حضرات
 است که اجسام حضرات انبیا علیهم السلام اسرار حضرات
 اولیا است علیهم الرحمت درین مقام اگر بوسه شیطانی
 عاقلانه سوال کنی که اسرار از محسوسات نیست و اجسام
 از محسوسات است که همه با حضرات انبیا علیهم السلام را
 میدیدند میگویم که اجسام حضرات انبیا علیهم السلام در لطافت
 و نزاهت مثل اسرار حضرات اولیای کرام علیهم الرحمت است
 چنانکه فرشته بشکل انسان مُشکل شود همه با بینند مگر با هر
 که این دید مانع لطافت حضرات فرشته نیست و فرق مراتب
 در لطافت هم که گویند هم لطیف اند و بشکل انسان مُشکل می شوند

مگر بجهت لطافت فرشتگان میسرند که فرشتگان جنبه را
 نمی بینند و جنبه فرشتگان را نه بینند و لطافت مراتب جنس را
 انبیا علیهم السلام از ملائکه بدرجه زیاد که از فهم ما و شما بیرون
 و اگر کسی از وجود جن و ملک انکار باشد و گوید که وجود
 آن عقلا ثابت کنی می گویم که نور بصر از مخلوقات الهی است
 که بدان اشیا را می بینی و آن نور را نمی بینی مگر بر وجود
 آن یقین داری که این قوتیت از جمله ودیعت الهی
 پس چرا باور نکنی که امثال این بسیاری مخلوقات
 بوجه کمال لطافت غیر حسی اند که از کمال قدرت اوتعالی
 که از فهم و حوسم بیرون است بعین نیستند آنست که
 انکار از ان منجر بانکار قدرت اوتعالی می شود ما قدر توانست

حق و تدریه اشعار متنوی شریف نور حسنه گو
 غلیظ است و گران بهت پنهان در سو او دیدگان *
 چونکه نور حس نی بینی بحشم * چون بینی نور آن نبینم
 نور حس با این غلیظی مخفیست * چون خفی نبود ضیائی
 کان خفی است * و آنکه حضرت حبیب حسد امجد مصطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم را سایه نبود بخوبی ظاهری که باعث
 لطافت و نزاهت بدرجه اتم بوده است پس هرگاه گویند
 فی بزواج تمشیده در رسیدن فرشته در را حاجت
 نباشد پس در حالت حراج شریف حضرت حبیب خدا محمد
 صلی الله علیه و آله و سلم و رونق افروزی حضرت
 عیسیٰ علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام بر فلک چرا بتلای

و سوسه می شوی مگر اینکه از قدرت قادر مطلق ذره هم
 واقف نشدی و دعوی خدا شناسی در سطراری و اگر
 کسی را چنان ایمان نباشد که هر چه در محم نیاید آن کند ظاهر
 است که او موافق فهمم خودش خدائی می داند که و معذور
 است قدرت ندارد که هر چه خواهد فرماید حالاً عقلاً
 غور کنند که آیا خداوند تعالی قادر است یا معذور و اگر
 ایمان بر تو اریخ است در تو اریخ بنگر که بیستم زدن عشر
 بلقیس را آتیه بنیاد از کجا بجا آورد بحکم سلیمان
 علیه السلام و بحکم خدا رسول را جبریل علیهما السلام
 بر آسمان بخین زد می رسانیدن نتواند حکم خدا از حکم
 سلیمان هم کمتر و جبریل از آصف ضعیف تر و وجود با حق

رسول صلعم از عرش بلقیس گران تر ع زهی عقل و دانش
زهی علم و داد و اگر بخت را ایمان آری و بر رسول
ایمان آری هیچ مشکلی نیست ورنه در حقیقت از خدا و رسول
انکار هست پس ما را ادب مانع هست که مثالهای دیگر
بین و صریح که مقرون عقل هست در خصوص معراج شریف
آشنای خامه سازم اگر عقل سلیم است آنچه بالا نوشته
تسلیم خواهد کرد ابیات شاه رسل شفیع انجم خواهد بود
نور هدای جلیب حن را سید انام به مقصود ذات است
و گر لم به طغیلس به منظور نور است و گر جلای ظلام به هر تیره
که بود در امکان بر اوست ختم به نعمت یکده داشت
خدا شد بر او تمام به بردشست از طبیعت امکان قدم که آتش

اسری بجبره است من المنشی الحرام : تا عرصه جواب
 که اقصای عالم است : کاخ بانه جاست فی جهت
 و فی نشان نه نام : متلست بس شگرفت را خجایچ مان
 از آشنای عالم جان پیرس ازین مقام : جزو
 در آن مقام گنجی محکس : او بود و ذات پاک خداوند
 و سلام : علی الله علیک یا حبیب الله
 غیر ازین هیچ نخواهم زد و عالم باشد : عشق تو با من دیوانه مبارک باشد
 سوال نهم مسئله جبر و اختیار و کتب مرقوم است مگر
 عقل در وادی حیرت حیران که اگر مجبور است عقاب را
 سبب چیست اگر مختار دانند اختیار کجا که برخلاف
 علم و شیت آئی ظهور امری محال : جواب

بالحاظ آیت کریمه و اما بنعمت ربک فحیث قبل تمییم و بیجا
 مطلب جواب کافی میگویم الحمد لله رب العالمین که درین مسئله
 هم اطمینانی کافی دارم هرگز حیرت نیست کسانی را که حیرت از
 است آنزان مرتفع میتوان شد که بر فرمود حضرات اولیای کرام علیهم
 الرحمة که خبر خدا هیچ نیست یقین کنند و عمل بقبول نمیکند که هیچ چیز از حق
 هستی تحقیق باشد و باینکه عین است حق مراتب تنزیه و تقدیس
 او تعالی قشعی ذهن هر قسم است بهر صنفیکه او اصف کنند از آن
 منزله است اسی درون جان بیرون جان تویی *
 هر چه گویم آن نه و آن تویی * و بر صراع ثانی این شعر حضرت
 فریدالدین عطار علیه الرحمة که ظاهر مضمون قیاس یکدیگر است
 خدا محمد نوعی قلب ما را اطمینان است که هرگز خدشته راه

۲
 روح من در جوار
 جانان خدایم

نمی یابد و وقعت شریعت آخر که آخر کمال باشد مع جمله حکام
 از ابتدای معنی عند هر یک حضرات سل و انبیاء علیهم الصلوٰۃ
 و السلام هر آنچه باجای حال زمانه و الفهوم و افق مشیت الهی
 و ارادات متناهی رود ادب همه بجای خود درست و نهایت
 درست و یقین معلوم میکنم و همچنان بخیر اسما و صفات نامحصول
 حضرت حق منسوبی به تعجب نمیکنم از ادب متبوعه و عقاید
 گوناگون مشرک که در دیگر جملة حالات که نمی پذیر نیست بیرون
 از عقل و فاسد قیاس است نیست فهم و اعتقاد ما که محض
 و مذهب است مالت چیز دیگر است و دل دیگر انشیب با شما
 فرماید که دوستی ثابت طایف حال آدم بر صریح بحث آن را نمیکند
 علم معصود است از ادب و تاجربا به هر کس را اعتقاد

نسبت هر قوم باشد بی جدل

نفس پرور صاحب دل کی بود

حال آنانیکه دارند اسیفت

دیگر است حال جمیع خیر

ز آنکه کامل را بود در حلقه حال

محض نقصان است طنطنه اختیار

گر بخویش نسبت بی نسبت

همچنین با جاہل ناقص تمیز

اختیار فعل شد راه کمال

و نفس خود بحق نسبت دهند

می شود فسق و عاصی اسباب

حکم دیگر اندر فعال و عمل

پایه ناقص چو کمال کے بود

است از از مقتضیات هوا

تا بجز نفس و هوا باشد دیگر

اعتقاد جبر سراج کمال

که صد فعل را در روزگار

موجب خود بینی و مزیت است

نسبت جبر است نقصان اعنی نیز

ز آنکه گرفتار را اهل ضلال

بهرشان باشد مضر ناخودند

موجب بعد است از درگاه رب

این شبهه بیت از مولوی معنوی	زان شبهه آرد شد اندر دشمنی
چهره ستمندان و بند جاهلان	چهره پادشاهان و کالان
بال زراغان را بگورستان برد	بال بازان را سوی سلطان برد
بود انا الله بلب فرعون زور	بود انا الحق بلب منصور تور
هر زبان را می سوزد حرف دیگر	یعنی از فرزان و الا گهر
هر سخن گور را مرادی در خورست	هر دلی را اعتقادی در خورست

بهر حال عقل هر کس قبول نکند که آنچه بود و نبود و شد و نخواهد
 و سوال و جواب اعتراض و تسلیم و اسلام و غیبه
 و ثواب و عتاب سعید و شقی و راحت و رنج دنیا و دین
 و دیگر هر چه بنیال در آید یا نه در آید جمله از و هست از حکم
 او شکیست موافق علم او هست در دنیا و دین هر آنچه از او

و غیره میگذرد و خواهد گذشت و گذران خواهد ماند با آنکه خبرش
 هیچ نیست همه در علم او هست مگر از همه منزو و اگر کسی را
 معاذ الله خلاف این عقیده باشد ظاهر است که تعریف خداوند
 تعالی در علم و غیره چنانکه شایان خدا نیست هرگز صادق
 نمی آید پس هرگاه وجود غیر و ملک غیر نیست در ثواب
 و عقاب مع تمام تجویز و اعتراض نباشد و هر کس که تجویز
 است و رفع نشود یا تجویز و اعتراض نیست و تسکین است جمله
 موافق علم و وحی است و مست تعالی شانه همچنان برای
 هر کس هر آنچه تقدیر رفت مطابق آن خواهد شد اگر خواهند
 که از روی مثال ظاهری ظاهر او با طبا مجبور بیند چنین
 دست کسی مبتلای ریشه را و اگر بظاهر اختیار رود در باطن

عالمی که
 عالمی که
 عالمی که

مجبورم کردن می خواهم بر بین جنبیدن دست کسی را
 که بتلاشی این عارضه نیست چنانچه میفرماید حضرت مولانا روم
 علیه الرحمة اشعار یک مثال میل پی فرقی بسیار به تابدانی
 جبر را از اختیار به دست کان لرزان بود از ارتعاش به
 و آنکه دستی را تو لرزانی ز جاش به هر دو جنبش آفریده حق شناس
 لیک نتوان کرد این با آن قیاس به از اینجا فهم کنند که حکام
 شرعی نسبت دزد و غیره از روی مباشرت فعل باعتبار
 ظاهریست و جمله احکام داور می روز داور می موافق
 تقه پیرا نیست آن جمله عین عدل فضول است ابیات
 سید کیسود را ز نادار گوید اندر شرح جبر و اختیار
 کان کرم فرما خداوند مجید اختیار ما و ما را آفرید

حاکم این ابیات
 حضرت کیسود را
 سید کیسود را
 سید کیسود را

افانند در دوزخش گرسینه ریش	عدل باشد وضع شی بر جانحی
کافران ماصیان در حسیم	چون بسوزد گوید آن ربّ العظیم
کان بهمن کردم اینهم من کنم	این بدانید و بسوزید از الم
از شما چنینگر اگر هم اوتان	بود و من کردم تصف اندران
نام آنرا ظلم گوئید و جفا	و حقی دارید ای اهل خطا
دعوی آنرا که کنید از من	مسترد کرد انعم آن حق بی سخن
چه نه این بهشت نه آید بال خوش	من تصف می نمایم کم و بیش
عین عدل است این نه ظلمست جفا	کاؤل و آخر منم فرمان مرا

اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِیَةَ فِی الدِّیْنِ
وَالدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ یَسِّرْ لِّیْ سُبُلَ
السَّوَالِ وَهَسِّمْ بِرَأْسِیْ اَكْلَ حَلَالٍ تَاكِیْدُ سُبُلَ رَأْسِیْ

که بغیر اکل حلال امری درست نمی توان شد مضموم
 نمی آید یعنی ارتکاب فعال مذموم که بذریعہ آن
 زرب دست آید امر دیگر است مگر زریکه بدست آمد
 از آن اگر غذای بدن شود مضرت معنی صلیت
 جواب تاکید برای اکل حلال بی وجه نیست نفع اکل حلال
 بی آنکه کسی تجربه کند چگونه معلوم خواهد شد و اگر گویند که مضرت
 اکل حرام کجا معلوم می شود میگوئیم که اثر این مضرت
 بر جواریح ظاہری نمی رسد که بینی کج شود و کمرس بپایند
 لیکن خود آنکس میتواند فهمید حضرت سهل تستری علیہ الرحمۃ
 میفرماید که هر که حرام خورد و هفت اندام وی در معصیت
 افتد ناچار اگر خواهد و اگر نه و مضرت باطنی از روی حالات قلبی او

درین خصوص فی الجمله خیال اکل حلال ماند با این همه
 اگر چه هنوز چهل روز هم علی الاطلاق اکل حلال که بجمیع الوجوه
 حسب فقه اسی ظاهری دُست حلال باشد میسر نیاید زیرا که محال
 تاثر و غیره ناشی از شروع با محض اکل اراست منعی خلط است لیکن
 بلحاظ فرق مراتب در هر امر است در هر زمانه بهر قسم که
 زبردست آید بوجه خور و نوش از آن در حالات خود تمیز کنندگان
 مانند ارباب فرق مراتب به نسبت هر یک از تمیز کرد که بر دیگران
 ثابت و تفصیل آن نمی توانم را بحث بهر حال غالباً عقل
 هر کس قبول کند که در حرام و حلال بفرق مراتب اثر است
 مثل آن اثر که در اشیاست محتملی نیست مگر چون بکار بر بند
 آن اثر ظاهر گردد و هر شے را اثر دیگر است اثر اکل حلال

درین خصوص فی الجمله خیال اکل حلال ماند با این همه
 اگر چه هنوز چهل روز هم علی الاطلاق اکل حلال که بجمیع الوجوه
 حسب فقه اسی ظاهری دُست حلال باشد میسر نیاید زیرا که محال
 تاثر و غیره ناشی از شروع با محض اکل اراست منعی خلط است لیکن
 بلحاظ فرق مراتب در هر امر است در هر زمانه بهر قسم که
 زبردست آید بوجه خور و نوش از آن در حالات خود تمیز کنندگان
 مانند ارباب فرق مراتب به نسبت هر یک از تمیز کرد که بر دیگران
 ثابت و تفصیل آن نمی توانم را بحث بهر حال غالباً عقل
 هر کس قبول کند که در حرام و حلال بفرق مراتب اثر است
 مثل آن اثر که در اشیاست محتملی نیست مگر چون بکار بر بند
 آن اثر ظاهر گردد و هر شے را اثر دیگر است اثر اکل حلال

که بران اطلاق لفظ حلال باشد آنست که دنیا بردنش سرد
 و چشم دلش را بینا کند همچنان اشراکلی حرام که مطلق حرام
 باشد کور عقل و ابتلا در امور دنیا که شب و روز جز فکر دنیا
 نبود و هیچ نشود و در بنیام زیاده ازین نمی نویسد که
 لَمْ تَقْوُ لَوْنَ مَا لَا تَقْوُونَ در کتب تصنیف حضرات
 اولیای کرام علیهم الرحمة درباره اکل حلال و حرام
 تبصره حکمیه مسطور است سخت مقام احتیاط و عبرت است
 خدای کریم ما و شما را دام اکل حلال چنانکه باید نصیب فرماید
 که کلید گنج است پس حرام خواری اصرار
 نباید و در پی تاویل نیاند چه تا وقتیکه گناه گناه می نماید
 آنست که ازین تو به نصیب شود و بیهوده و کسر

سوال یازدهم اسم بسیاری احکام شرعی
 این قسم است که هرگز عقل باور نمیکند و در قیاس
 نمی آید و تفصیل هر یک دشوار است پس جوابی
 شافی که عقل قبول سازد تفصیلاً گویند و از هر در
 سخن بطوری رانند که بالکل شبهات بر اقوال
 و اصول بیانیة شمار رفع شود و خاطر به تسکین انجامد
 جواب بنیاد شبهات ظاهر عقل است در واقع از عقل
 نیست اعنی عقل دیگر و پندار عقل دیگر چه تعریف عقل بالا گذشت
 از آن پیداست که عقل چیز نیست که دور بین و محترز از مملکه
 باشد هر حال عقل هر کس متفاوت و عقل را مدام ج است و
 بهایم را هم فهم است و در اینان نیز تفاوت در فهم بدیهه

را سبب معرفت محبت است و بس و حضرات اولیا
 کرام علیهم الرحمة بحشم یقین همین مقام محبت را نوشته اند
 یعنی اجبت مقام محمدیست صلی الله علیه و آله و سلم
 و زیاده ازین هر چه رقم فرموده اند در نیمت ام نوشتن را
 خدمت نیست الحمد لله که ما را بران ایمان بخشیده اند
 اللهم زدنی ایماناً و اگر کسی شبهه و خدشه با حق خود را
 بر نموده حسد او حضرت جدیب خدا صلی الله علیه
 و آله و حبه و سلم بوجه عقل داند بخوبی ظاهر که ابتدا
 این قبح عقل و قیاس از شیطان است که وقت حکم سجده
 خودش را از بار و نار از این بهتر دهنده پس ندانم که
 خلاف عقل و قیاس و قرینه عمل آرند و ندانست که بر حکم خداوند

این و آن جز ضلالت و کفر معنی ندارد و هرگاه معلوم است

که بر وجود واجب الوجود بدل بر رسالت جمله حضرات رسل

علیهم الصلوٰۃ و السلام شیطان را یقین بوده است پس

نهایت مقام عبرت و تنبیه است که صرف این قسم دانست

نسبت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کار اندیشه نیست

چه معنی دانست و یقین اقرار و تصدیق آنست که بر احکام دین

چون و چرا گردانند و آنچه خلاف حکم سرزند آنرا عصیان دانند

و گوید رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا إِنَّا كُنَّا مِنَ الْغَافِلِينَ و سواس شیطانی را

از عقل دانسته کلام پندار عقل بر سر نهاده و غرض معلوم

المکذوبات که عقل و دانش از ابتدا مغرور است همین خواهد بود

که مثل خودش بهر س را خراب سازد کسی را به پیرایه عقل

اگر اندکی غور را که
فرمانی معلوم شود
که با چوب و شمشیر
حال و بیان و شمشیر
که از بهر تعلیم و تفسیر
و علم و دانش خود را
و غالب و دانش را
و علم و دانش خود را
و علم و دانش خود را
و علم و دانش خود را

این را که
بسیار غرض
است

در انواع وادی های حیرت و عجب و خدشه و شبهه انداز
و با کسی میگوید که اوقات از عبادت غنی است و کسی را غرض
از آفرینش می فهماند که اوقات را یکی داند و بس و میگوید که
سوافق عقل که از روی عقل حمله امور نفیست میرسد کارکنان
و باز ابدان و عابدان و غیره طریق و سواس دیگر و با فاسقان
طرز گفتگو دیگر دارد و کسے را می نماید که این انصاف نیست
و بر کسے ظاهر می سازد که این از رحم مرحله باشد و الغرض طرز
اغوا را انتهائیت تا آنکه اگر کسے سر بدینا فرو نیارد
در امور عجب گیرد مگر دست رس نیست بر مردان خدا
ما و شما که باشیم که برای اغوا تردوش باشد از فرموده
حضرات اولیای کرام علیهم الرحمته دریافته باشند

بهر کسی که بپوشد
 او را از آتش و دوزخ
 آتش که یک آتش است
 با و ایشان بسته
 این در آتش است
 هستن فقر در میان
 هر دو لون ز غور و دوزخ
 یک نند زین شش
 هر دو لون از غور و دوزخ
 که شش و دوزخ
 زین یک نند از یک
 هر دو لون از یک
 آن کی غالی آن چارنگر
 این خود کرد و یکدیگر
 آن خود کرد و هم
 این خود کرد و هم
 وان خود کرد و هم
 صد هزاران چنین
 فرقشان نه کرد
 اولیا را چه غور و دوزخ
 بهر کسی که بپوشد
 او را از آتش و دوزخ
 آتش که یک آتش است
 با و ایشان بسته
 این در آتش است
 هستن فقر در میان
 هر دو لون ز غور و دوزخ
 یک نند زین شش
 هر دو لون از غور و دوزخ
 که شش و دوزخ
 زین یک نند از یک
 هر دو لون از یک
 آن کی غالی آن چارنگر
 این خود کرد و یکدیگر
 آن خود کرد و هم
 این خود کرد و هم
 وان خود کرد و هم
 صد هزاران چنین
 فرقشان نه کرد

که چون شیطان براه شریر کسی غالب نیاید به پیرانیه
 خیر میریزد سبحان الله کلام الملوک ملوک الکلام در تصرف
 این دفتر باشد و ختم نشود و خود ممکن نیست که کیفیات
 وجدانی و آنکه بر هر یک و سوا س که بظاہر خیر و در باطن
 شر باشد و از مدغمی بران همیشه مشرف بوده از ان مرحله
 بر می آید بتخریر و آید حالا غور کنند که هرگاه در امور حیرت انگیز
 و نفس را کار باست بخوبی نظایر که شبهات و اعتراض
 بر احکام شرعی بیخ کن بنیاد اسلام است فعوذ بالله متها
 عقل سلیم می کند که عقل را انواع و انواع تفاوت
 مراتب درجات است و اگر تقسیم کنند بدو قسم منقسم گردد
 عقل سلیم و غیر سلیم عقل سلیم آنست که براه سلامت می بر

و سلامت را انواع است کسی سلامت دنیا و دین بهم
 جوید و کسی صرف حسن عاقبت خواهد و کسی را که جذبه من
 فضل الله تعالى نواز و عقل کجا و او کجا از هر دو دست
 بردارد یعنی خبر خدا هیچ نخواهد و دین قسم نیز انواع
 قسم است و عقل غیر سلیم آنست که بهلکه می اندازد
 بلا کی دین باشد یا خسران دنیا و الآخرة و دین امور هم
 انواع شناختست مقام غور است که دزدان در شب تاریک
 اکثر بقصد دزدی بر آیند و در روز دلیری نکنند پس آنکه
 در روز قصد نمی سازد البته ظاهراً مقتضای عقل است مگر
 در واقع عقل سلیم نیست که بنیاد نداشته است مال آن خوب
 نیست بهر وجهان باشد یا دران جهان و همچنان بسیاری

امور غیر مشروع که اگر تصریح کنیم و فتر شود ظاهر از عقل
 معلوم خواهد شد چه نظر صرف بر ظاهر باب ولذت
 و نفع ظاهری عموماً همین عقل غیر سلیم راست که از انجام
 کار آخرت غافل و پایان کار عقل سلیم می بیند که اصل بلا
 بالایی آخرت است از اینجا است که مرد آخرین مبارک است
 و در قریب عقل داخل است که تمیز کند و شر ازین روم
 ضرورت است که امور خیر و شر را دانند و نه هر کس به پیروی هوا
 خودش شر را خیر داند و خیر را شر کند و در تعریف عقل نوشته اند
 که هر آنچه در دین با خیر است خیر است و هر آنچه شر است شر است
 پس بنگاه خلاف آن خدشه شود فی الفور خیال سازد که این
 از کجاست و بر احکام شرعی عرضه دهد اگر صراحت خلاف شریعت

در دل جانده که شیطان بیکار نیست و این معلومست
 همین است حکم و سیالیت نهایت غوب و اصل علاج نریپناه
 بخند و ندامتی نیست مگر بطریق فیض و توفیق حضرت حبیب خدا
 صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم بطرز مسبین و ماوشما هرگز
 حال نداشت وین علیهم الرحمته بر حال خود با خیال نکنیم
 ع کار پاکان را قیاس از خود بگیریم. این حضرات را جریم
 دیگر است غلام دیگر شعر با ختن جان در قمار عشق با شیطانی
 طاعت اینجا دیگر و جریم و گناهی دیگر است. حضرت
 سلطان العارفین حضرت خواجہ بابزید بسطامی قدس سره
 العزیز را هرگاه خیال بهشت می آمد خود را جنب دانسته
 غسل می فرمود و بزرگی روزی درخواست بهشت ساخت

از آن بعد برین درخواست گریست و بعضی از حضرات صحابه
 رضی الله عنهم حضور حبیب خدا صلی الله علیه و آله وسلم از خد
 خود عرض داشتند که بپوش آن اگر کوه بر سر آسانست
 فرمود حضرت حبیب خدا صلی الله علیه و آله وسلم که این عین
 ایمانست فقط ازین مقام علوم مرتبه آن صحابه پیدا است که
 مثل حضرات اولیای کرام که بطور شمه بالا گذشت گریستن
 و غسل کجا رسیدن کوه بر سر آسان بود پس درین ماند اکثر
 کسان را این قسم اعتراض و شبهات که از دانه اسلام
 بیرون افکند اگر برخدش و خیال حضرات دین علیهم الرحمة
 نظر باشد جز ضلالت بر ضلالت نیست و بمنحله تعیف عقل
 گفته اند که اگر عقل بچند رخ و بمعنی را عقل سلیم باور میکنند

که البته جمله خیال که بدالذات خودش موافق عقل باشد
صحیح نخواهد شد ورنه سیانه حکما که عاقل بوده اند در امور استیکار
اختلاف است اختلاف راه نمی یافت و گوهر یکی را برگرفته
خودش من لایل ساطعه و برهان قاطع باشد بخوبی ظاهر که
یکی از ان در واقع درست نیست مگر اطلاق لفظ عاقل
بر هر دو بخوبی می شود و بخور کنند که خداوند تعالی را با لفظ عاقل
نمی ستایند بلکه در شان حضرات انبیا علیهم السلام
و السلام لفظ عاقل ذور ایشان می نماید تا اینکه در وصف
حضرات اولیای کرام علیهم السلام که سبب مراتب متفاوت
متصف به صفات حضرت حق می شوند لفظ عاقل خوش
نمی آید یا آنکه عقل کامل همین حضرات را بوده است البته صفا

بفهم می آید که مقتضای عقل چپ و راست بنظر فائده نبیند
 و اسباب ظاهری نگریستن و حفاظت باعتبار ارات ظاهر
 از مملکت جستن است و احکام شرعی مملو از عقل و منافع
 داین و اسرار معنوی جاذب الی الله تعالی است پس
 عقل ما و شما اگر بدان کار نکند تسلیم و سکوت مقتضای عقل
 است و عشق چیز دیگر است که هیچ نمی نگرد و بیرون از فهم عقل است
 گو افلاطون و ارسطو باشند هر چه گویم عشق زان برتر بود
 عشق امیر المومنین حیدر بود و الغرض جمله حضرات انبیا
 علیهم الصلوة و السلام و حضرات ائمه علیهم السلام و جمله
 حضرات دین رضی الله تعالی عنهم و قدس اسرارهم و علیهم السلام
 بفرق مراتب مستغرق عشق و محبت بوده اند صرف حکم

خداوند تعالی در اوقات تبلیغ احکام و غیره از مرتب و با
نزول فرموده بهدایت خلق و ارشادات باقتضای
تکلم و الناس علی قدر عقولهم فرموده اند و در جمیع احکام
و ارشاد اسرار و مصالح تعبیه است ایات هر چه او
گفت راز مطلق دان و هر چه او کرد کرده حق دان و
خاک او باش بادشاهی کن و آن او باش هر چه خواهی
هر که او نیست خاک بردار او و هر که فرشته است خاک
بر سر او و صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم این بیت
که در لغت حضرت حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم
در تصنیف حضرت مخدوم الملک قدس سره انعمین
مکتوب است ندانم که از لفظ بادشاهی کن و هر چه خواهی کن

شما هست خود را داخل حلقه حکما کردن جز نپندارید باشد
و هیچ غور نکردند که بعضی از آنان بوجه عدم قبول رسالت
از چه قسم فیض محبت که با خدا باشد محسوس ماندند پس
قبول رسالت از آن دریای عشق و محبت که بران افلاک
عشق و محبت باشد قطره غمی رسد و البته انکار نپذیرد
خداوند تعالی عین انکار از خداست سبحان الله چه قدر
قادر مطلق است که با وجود چندین عقل و دانش بتلای این
پندار شد که پیغمبر برای محققانند که تو افلاطون و لقمانی و علم
من بیک پندار نادانست کنم و زیاده ازین چه نادانی
باشد که حضرت حق پیغمبر را بلا هیچ تخصیص عاقل و غیر عاقل
برای تبلیغ احکام که در تمیل آن جذب الی الله تعالی

[illegible]

بادگیر مراتب می داند صاف است که از آخرت منکر برای
 خوش زیستن است جواب آن مُشکل مگر میگویم آنچه فرمودید
 حضرت مشکل شاعلی مرتضی علیه السلام منکر را
 که اگر چنین است که تو میگوئی همه رستم و گر نه مانده رستم
 و تو - رماندی فقط این ارشاد هدایت بنیاد با منکر موافق
 فحش بود که به پیرایه عقل انکار و شست تا از روی عقل
 دریابد فقط و آنکه می فهمد که او رحیم است در آخرت مکافات
 معنی ندارد می گویم که نه این است که خدا می تعالی در آخرت
 رحیم است در دنیا رحیم نیست بل اینکه رحیم و کریم مطلق
 در دنیا و دین است و دنیا نمونه آخرت است پس به بین
 حال مردمان دنیا را که چگونه یکی در رنج و دیگری راحت

و با انواع حالات نامتناهی مبتلاست که تفصیل فرق مراتب
 در پنج دُشور و ولذات مرتبه و غیره سخت دشوار از اندک
 غور معلوم می توان شد چنانچه در هر دیه و قصبه و شهر و ملک
 اگر خیال کنند کسان مقرون دولت و سُور و حساب
 چه قدر کم اند که حساب آنان می توان شد و خلاف آن
 کسان بی شمار در انواع حالات ضیق و تردد و مبتلا که نیست
 آن دُشوار و حساب آن غیر ممکن الغرض در اینجا و در اینجا
 فرمود و خواهد فرمود و جمله از فصل و عدل است و اگر معنی
 رحیم و کریم آنست که بی آنکه بجاری بد روی پس حراست
 و تجارت طلب زرق چرامیکنی صبر کن و بیجاری باش
 که خدای تعالی کریم است و قادر است که بی تخم ریزی نبات

رویند چون بدین کرم ایمان ندای با آنکه میگویی و ما من
 ذابته فی الارض الا سئل الله رزقها و آنگاه در آخرت
 این اعتقاد کنی با آنکه گماید و آن نئیس للانسان الا ما عی
 این از نهایت گمراهی باشد چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود الا تخمق من اتبع نفسه هو لها و تمشی علی المغفرة
 و چنانکه کسی طمع فرزند دارند بی آنکه کج کند یا بکج کند صحبت نکند
 یا صحبت کند و تخم نهند بلکه باشد با آنکه خدای تعالی که رحیم و پیرا فریدن
 فرزند بی تخم قادر است و آنکه صحبت کند و تخم نهند و پیرا فرزند
 به نشیند تا بود که خدای تعالی آفات باز دارد تا فرزند پدید
 آید عاقل است همچنین هر که ایمان نیارد یا ایمان آورده بود
 و عمل صالح نکند و امید نجات دارد بلکه است و آنکه این مرد

در این کتاب مذکور است که هر که ایمان نیاورد یا ایمان آورده بود و عمل صالح نکند و امید نجات دارد بلکه است و آنکه این مرد

بکند و امید میدارد بفضل خدای تعالی که صواعق باز دارد
 و در وقت مرگ تا ایمان بسیار است بر دین عاقل است
 و آن دیگر غرور و آنکه خودش را خدا شناس بی شائبه
 می داند محض نپدار است مآنین پندار بیرون آمدن را اگر
 فضل و شینیت خدای کریم مثال است درین مانه ملج
 خبر ازین بهتر نیست که کتب حضرات اولیای کریم علیه السلام
 چشم یقین بیند که خدا شناسی چه بیست حالت بزرگان
 دین درین خدا شناسی چه بود اما معلوم سازد که ما و شما
 خدا را تو حید را و توقف را و وقت شریعت احکام
 شرقی را چه میدانم و این حضرات چه میدانستند و یافت
 و حالت دیگر است که در کتب مسطور نمیتوان شد و علوم

و در وقت مرگ تا ایمان بسیار است بر دین عاقل است
 و آن دیگر غرور و آنکه خودش را خدا شناس بی شائبه
 می داند محض نپدار است مآنین پندار بیرون آمدن را اگر
 فضل و شینیت خدای کریم مثال است درین مانه ملج
 خبر ازین بهتر نیست که کتب حضرات اولیای کریم علیه السلام
 چشم یقین بیند که خدا شناسی چه بیست حالت بزرگان
 دین درین خدا شناسی چه بود اما معلوم سازد که ما و شما
 خدا را تو حید را و توقف را و وقت شریعت احکام
 شرقی را چه میدانم و این حضرات چه میدانستند و یافت
 و حالت دیگر است که در کتب مسطور نمیتوان شد و علوم

خواهد شد که خود در عرفان فرق میان حضرت اولیای
 کرام علیهم الرحمة علاوه از آن است که تفصیل آن غیر ممکن
 مگر درین مقام از حکایتی مستند و معتد اگر زمین سلیم است
 دریا بدو آن اینکه حضرت ابوتراب خشبی رضی الله عنه
 مرید بود عظیم متغرق اندر کار خود یکبار ابوتراب
 خشبی ویرا گفت که اگر بایزید را ببینی روا بود گفت من
 مشغولم از بایزید چند بار گفت مرید گفت من بایزید را می بینم
 او را چه کنم ابوتراب گفت یک راه بایزید را ببینی ترا بهتر بود
 از آنکه هفتاد بار خدای بایزید را مرید را عجب آمد گفت
 چگونه گفت ای بیچاره تو خدای را تعالی و تقدس بر مقدار
 وجه صند نه بینی و باید مرید را نزد خدای تعالی بینی بر قدر او

مریض هم کرد گفت برویم فقط میفرماید حضرت ابو تراب شبی
 که چون نزدیک او شدیم او در پیشه می نشست بر بالای
 شیم تا بیرون آمد پوستین کمنه در پوشیده مرید و
 نگرست و نعره زد و جان بداد گفتم یا بایزید بیک نظر
 شتی گفت نه ولیک مرید صادق بود و در و سهری بود
 که آشکارا می شد بقدر او چون ما را بدید یکبار آشکار شد
 و او ضعیف بود قوت نداشت هلاک شد فقط و حضرت
 ابراهیم اود هم رحمته الله علیه گفت بار خدا یادانی که
 بهشت نزد من پریشه نیز در جنب محبت و دوستی
 و آنس که مرا بگذر خود داده فقط غرض ازین حکایت حضرت
 یارید و حضرت ابو تراب و حضرت یارید هم اود هم و

اسرار هم و دیگر بسیاری این قسم حکایات حضرت اولیا
 کرام علیهم الرحمة که تفصیل موجب طوالت دستم این است
 که برای ما دشما همین خدای شناسی است که بر احکام شرعی
 اعتراض و اعتراض از دین غایتی و درین دین اسلام دخل
 باشیم بینه و فضله و مساعدت زمانه را از عقل خود دانستن
 جز غماقت چه باشد و مریخ انکار از انعام حق و نافی شنا
 و پندار حق شناسی است و نایش و آرام اینجارا خوب
 انداختن و لطف او تعالی دانستن دلیل مریخ است برسیا
 قلمش که بوجه لاندی می نماندش شدنی بیند که کسی را فرزند
 عزیز بود و غلامی ذلیل فرزند را به روز در بند و بیستان
 و چوب محکم دارد و غلام را فرزند گشته باشد تا چنانکه

۹
 درین مقام بسیار
 فرزند و غلام و بیستان
 منت و لطف و نماندش
 چنانکه در این مقام
 منت و لطف و نماندش
 درین مقام بسیار

نخواهد میزد که باد بار او پاک نمی دارد و اگر این غلام پند
 که این از دوستی می میکند و او را از فرزند دوست میداند
 آن حماقت است و سنت حسرتی تعالی نیست که اولیا
 خویش را اندر دنیا از دنیا دریغ دارد و بر دشمنان خویش
 ریزد و آنکه از اکثر حضرات اولیای کرام علیهم السلام را
 حشمت و قزطایر از دنیا بسیار بود یقین دانند که آنحضرت
 مطلق التفات بآنها نبود و نیست که از تحته مازل غالب
 و ماطغی شوق داشتند و می دارند و در نخبه خصوص نیز حکایات
 وارد است اگر نوشته شد و بطول انجامد باقی از ما و شما
 اگر با وجود مساعدت مانده بر دین خود قائم بوده احکام خدا
 و رسول خدا صلی الله علیه و آله را راست دانسته

از خدشه نیست و همچنان آنانکه تقیّد کدام دین دارند ظاهر است
 که در هر دین تکلیف این کن و آن مکن و عاقبت و جزای
 عاقبت ضرورت است ازین رو اسکان دارد که روپی تفتش
 و تحقیق دین حقیقی که ثمره آن در واقع محبت با خداوند تعالی
 باشد آرد باین وجه شیطان را ازینسان هم اطمینان کافی
 نیست پس اطمینان کافی شیطان را در همین پست دار
 موج و لاندی است پس نفس هر سر آرام می خواهد و بدین
 آرام را زیاده ازین چه باشد که فهم کند که در عاقبت هم آسایش
 که از محبت آفریده است رنج نخواهد داد و غرض آفرینش که مقصود
 خدا شناسی است نیکو حاصل شد که او تعالی واحد است و
 از عبادت غنی است حالا غور کنند که ظاهر سبب بوجه شعی

همچو شخص را ازین انده بی برآمدن مشکل است که به نسبت
 و این از تخنیات چند طینت است حالانکه اگر ازینان صف
 همین متدر پسیده شود که خالق را واحد دانستن چنان
 دارد ایا این واحد از اعداد است که بعد از آن دومی شود
 بخوبی ظاهر که عدد محاط می باشد و این شایان الوهیت است
 غالباً فهم کردن نتوانند و اگر فهم کنند از جواب عاجز مانند یا جواب
 پرکننده دهند و خود ندانند که موجد کسیت و تعریف موجدیت
 و توحید عملی کرانامند و در یاسی احدیت و وحدانیت فردیت
 و زوجیت چه معنی دارد و اگر هزار بار در کتب ما اهل اسلام
 تمنعی با مکتوب بنیند ذره هم فهم نسازند و اگر فی الجمله فهم کنند
 تسخیر شوند و اگر گویند که اکثر کسان باعث نایابی رزق

از گریه سنگی بپلاک شده اند پس چه بیت تخی آید گریه
 و ما سن بهیه فی الأرض إلا علی الله عز وجل جواب
 نیست که منی آیه کریمه فاذا اجتمع اهلنا لم لا یستأخرون
 ساعته ولا یستأخرون در زمین داشته بچشم آیین
 دیده باشد که بسیاری مرض اهل دقل و غیره چند روز
 قبل از آنکه از جهان روند با وجود موجود ماندن مجله اشیا
 خوردنی بیکه آنهم خوردن نتوانستند پس معلوم شد که رزق
 مستقر تا وقتی که بود و غیر ممکن است که نمی رسید گریه ستانی
 بستم میرسد و آنرا ان گوهره ملک در قبضه اقتدارش
 باشد و زنده باشند و ممکن است که دانه از خلق فرورود
 همچنان که آنیکه از گریه رفتند رزق معلوم تا وقت

معلوم اور ارسید چنانکہ اغنیا و بادشاہ وغیرہ را رسید
 و بعد وقت معلوم ہر دور انصیب نسبت گو چند روز در جہا
 باشند فقط نسبت جواب مجمل و اگر تفصیل آن خواہند
 طول بہت خلاصہ اینکہ رزق را انواع است کسی را بیش
 و کسی را کم و کسی را بی حساب با اینہم می بینند کہ از آنچه
 قوام بدن می شود ہما قدر رزق خاص آن او است
 و کسی را مقدار نسبت کہ زیادہ از آن خوردن تواند گویا
 مقدار باشد و آن رزق ہم بجای ہای معین و اوقات
 معین مقدار است کہ شش آب و دانہ شنیدہ باشند
 و گو در خانہ باشد یا در سفر و ہمہ چیز موجود باشد مگر بوجوب
 باوجود ارادہ غذا اتفاق خوردن نیگیرد و آنچه برای خورند

اکثر بدگیران میرسد و ناخوایسته بلا و هم و گمان
و بلا است باب ظاهری در حالت یاس چیر یا میسازد نصیب
میفرماید وجه نیست که تا وقت معین و بهر وقت معین هر قدر که
مقسوم است بر خداست رزق که او تعالی شان را ریب
بلا طلب نصیبش میفرماید که بر نوعی حکایات وارد است آنکه
همه اهل حرفه سبب رزق خود شش را همان حرفه و کسب را
میدانند تقدیرش همین رفته است و خواهد بود که در
وید و هر چه این نصیباند که روزی ده و ده و ده و هر گاه که
توکل کند او را هم آنچه به قدر رزق خواهد رسید و هر کسی را
بهر کاری ساخته اند تا میل آن را در دوش انداختند و یقین
باید داشت که فهم ظاهر معنی آیات کلام الله نیز مشکل است

از غرضی که در این کتاب
لا محاله است که این کتاب را
قرآن مجید و سایر کتب الهیه
و در بیان این کتاب الهیه
تألیف این کتاب الهیه
بنی بر این است که این کتاب
را در این کتاب الهیه
بنی بر این است که این کتاب
را در این کتاب الهیه

تألیف این کتاب الهیه
بنی بر این است که این کتاب
را در این کتاب الهیه
بنی بر این است که این کتاب
را در این کتاب الهیه

ماه شما چه باشیم که اراده مهم مطلب معنوی سازیم
 معنی قرآن نقاب آنکه براندازد به که دارالملک ایمان
 مجرود بیند از غوغا به بر لفظ غوغا بخور کند که معینها دارد
 یعنی تا آن روی بهشت مع نظر بر کشف و کرامات اگر باشد
 دخیل غوغاست فقط و مضامین کتاب تاثیر انظار شنیده باشند
 و کتب را از ان یا از گفتار دیهات که در دیدن اینان نیز
 اشیاء است بخار نیست که در نظر و هر عمل اثری ننهاده اند مگر سخن
 است که بعضی کسان را این آموزش کرامات حضرات
 بیان که هم معینم الحمت و خیال آمده است حیف و صد
 و است و نه هم ندانستند و اگر چه نرفته هم نشن
 معنی که هرگز با کرامات مشایخ نیست و راز ادب

و ابعید از نشان حضرت علیهم الرضه است که تفصیل برده ام
 و ذکر شود و بپایان رسد مگر حکایت حضرت ابراهیم
 قدس سره و العزیز از کتاب شنوی شریف بسبیل اختصار
 درین مقام نقل میکنم ابیات شنوی شریف هم زابیه
 او هم آمده است که کوز را ہی بر لب دریا نشست و دلق خود
 میدوخت آن سلطان جان و یک امیری آمد آنجا گان
 آن امیر از بندگان شیخ بود و شیخ را بشناخت مجده
 کرد زود و خیره شد در شیخ و اندر دلق او و بنگه دیگر
 گشته خلق و خلق او و کور با کرد آنچنان ملک شگرت
 برگزید این فقیر بس باریک حرف و ترک کرد او ملک هفت
 تعلیم را و مینه ندید و دلق سوزن چون گدا و شیخ واقف

حضرت مولانا
 قاضی
 اولیا اطفال
 حاجی صاحب
 بیاد از پیش
 مکانان
 پیش خان
 پیش خان
 با سحران
 و در وقت
 اولیا که
 پیش

بر اندیشه اش پشیمانی چون شیر است و دلهای بیشه اش
چون رجا و خوف در دلهای آنان به نیست مخفی بروی اهل
جهان به دل نگه آری دایمی صلمان به در حضور حضرت
صاحب دلائل به پیش اهل دل ادب بر باطن است به زانکه
دل شان بر سر ابر فاطن است به تو بکسی پیش کوران
بهر جا به با حضور آئی نشینی بانگاه به پیش بنایان کنی
ترک ادب به ناز شهوت را از ان گشای حطب به چون
نداری فطنت و نوردهی به بگردان روی را میزن جلای
شیخ سوزن زود در دریا قلند به خواست سوزن را با دانه
ببند به صد هزاران ماهی الهی به سوزن زو و لب هر هفتی
سهر آوردند از دریای حق به که بگیر ای شیخ سوزن ماهی

[illegible]

گفت الهی سوزن خود هو استم : داده از فضل نشان را علم
ماهی دیگر برآمد ناگهان : سوزن او را گرفته در دمان پد روید
کرد و بگفتش کای امیر : ملک ل به یا چنان ملک حقیر : این
نشان ظاهرت این هیچ نیست : باطنی جوی و بظاہر ^{است}
سوی شهر از باغ شاخی آورند : باغ و بستان کجا آنجا برند
خاصه باغی کاین فلک یک برگ اوست : بلکه آن مغرست
و این عالم چو پوست : بر نمیداری سوی آن باغ گام : بوی
افزون جوی و کن دفع ز کام : تا که آن بوی جاذب جانت شو
تا که آن بوی ز چشمانت شود : تا که آن بوی ستانت کشد
و انما یدمر تراره رشد : این حضرات را نظر بر کشف و
کرامات هرگز نبود و ظهور خوارق عادات بنظر صایح و آسرا

طیبا فیست و غیره

بحکم الهی بوده است و از فرموده این حضرات هست که در جهان
 نیست مابسیار نذا از انجمله کشف و کرامات هم هست فقط نیست
 اندکی از حال پیشوایان دین ماکه بوجه کمال اتباع ظاهری
 در باطنی مورد نخبه کیم الله شده بدرجه رسید اندکه از فهم قیل
 بیرون و در اندک فهم اقوال این حضرات لذتی هست که آنرا
 دل و مالک دل داند و حال کسانی که درین راه رفته اند چون
 باشد و الله دین اسلام ماحق است اللهم زدنی ایمانا
 بتصدق حبیبک صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم مناجات
 اسی کریم و مغسم و آمر زکار + از سر احسان و لطف بی شمار +
 دولت و دیدار و گنج معرفت + روزیم فرما بمحض هویت +
 اگر کسی - اوساوس شیطان و امن گیر و که اهل هر مذہب

دعوی محبت با خداوند تعالی است میگویم که دعوی محبت دیگر
 است و آنکه واقعی محبت باشد و دیگر است چه محبت را نشانها است
 چنانکه کسی واقعی مست باشد و دیگری ناخورد و جرعه خود را مست
 نماید الغرض هر تدر در محبت را نسخ ترست در رضای محبوب
 و دم سعی بیشتر و درین معنی هم انواع مملکه و پندار است
 که اگر در دین با اهل اسلام بطریق معتین رود فرق در امان و فحی
 و اند چنانچه اگر علم و فهم است کتب حضرات اولیای کریم علیهم
 الرحمت را ببیند که چه قسم موشکافیها فرموده اند و این موشکافیها
 در گدای دین و ملت دیگر هرگز نخواهد یافت و هرگز فرق در فحی
 و امان نخواهد بود و تفصیل این غیر ممکن مگر بطریق اجمال اینکه
 در دین با از حضرات دین علیهم الرحمت با وجود حصول جمله صفات

میتواند که در این دعوی محبت با خداوند تعالی است میگویم که دعوی محبت دیگر است و آنکه واقعی محبت باشد و دیگر است چه محبت را نشانها است چنانکه کسی واقعی مست باشد و دیگری ناخورد و جرعه خود را مست نماید الغرض هر تدر در محبت را نسخ ترست در رضای محبوب و دم سعی بیشتر و درین معنی هم انواع مملکه و پندار است که اگر در دین با اهل اسلام بطریق معتین رود فرق در امان و فحی و اند چنانچه اگر علم و فهم است کتب حضرات اولیای کریم علیهم الرحمت را ببیند که چه قسم موشکافیها فرموده اند و این موشکافیها در گدای دین و ملت دیگر هرگز نخواهد یافت و هرگز فرق در فحی و امان نخواهد بود و تفصیل این غیر ممکن مگر بطریق اجمال اینکه در دین با از حضرات دین علیهم الرحمت با وجود حصول جمله صفات

در دین با از حضرات دین علیهم الرحمت با وجود حصول جمله صفات

ازین دریای وحدت قطره چشید کار با پیش است که در
 جنب آن فهم معنی وحدت وجود چون دروازه باشد برای
 درآمدن در ملک عظیم که در آن انواع تجلیات و ترقیات
 را اگر عمر هزار یا سال باشد و در هر ساعت هزار در هزار گونه
 ترقی کند پایان پذیر نباشد همچنین می روز پایانش میرش
 در چنین دروسی زور دانش میرسد و حضرات دین با که راه
 رفته و دیده اند انواع مضامین باریک را بطور عجیب و غریب
 تحریر کشیده اند که خود آن تحریر شاهد عادل است که ممکن نیست
 که کسی نادیده و نافرسته بیان سازد اگرچه تفصیل بسبیل اختصار
 هم گوشه پس بطول انجامد لهذا آدم بر مطالبی که معنی مثال
 فریبی و امان اندکی از بسیار نیست که عدم التفات

وعدم محبت با فرزندان و لواحقان بوجه سنگدلی باشد آنرا
 از غلبه محبت با خداوند تعالی انکار و بسبب شقاوت مضطر
 و رنجور نشود داند که راه رضا و صبر همین است و اسراف را
 جود و بخل را انتظام داند و نیز دلی و حین را تحلل و علم و غصه را
 شجاعت شمارد و با جمله تعلقات و ابتلائی دنیا فهد که قطع
 تعلق از دنیا و مافیها بطور حضرات اولیای کرام علیهم الرحمة
 است که این حضرات را بیم ترن و فرزند و مال و متاع بود
 و خاطرش فافل و مطمئن از آخرت باشد مگر آنچه ناخاطر خود را
 از نفوس مطمئنه فهد و خوش خوش بسر کرده خیال کنند که
 اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ط
 و آنکه خاطرش را سیلان جنت یا بیم بخیال عدم حصول آن

پندار خود نویسد پندار و عجب دیگر باشد مگر الحمد لله رب العالمین
 که بر احکام شرعی شبهات و خدشه نیست و هرگز بفضل تعالی
 گردانیت قسم خدشه و شبهه نمی کردم اعتراض و اعراض اصل
 دیگر است و عصیان و توبه و استغفار دیگر و حاصل و مراد از این
 رساله همین قدر است که از دایره اسلام بیرون نه رود و عجز
 بر احکام دین و اعراض از دین نه باشد که بفضل تعالی دست
 در دامن حضرت حبیب خدا صلی الله علیه آله و عجله سلم باشد
 و ازین رساله پارسا نمائی یا اینکه در راه مردان بیابند قضا
 نیست که خود و امانده ام و ما را صلاحیت انقسم گفتار نهم نیست
 که اَنَا مُرَوَّنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَشَوَّنَ اَنْفُسُكُمْ بِسِ مَا وَشَمَا
 کجا و راه مردان کجا خلاصه اینکه هر گاه از عقل قسم دیگر که حضرت

ملائکه علیهم السلام بر حکمت و مصالح حضرت خداوند قادر مطلق
 واقف نشده استَجْعَلْ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا عُرْسٌ وَاشْتَدُوا
 حضرت حق ارشاد شده است اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ
 پس ظاهر است که این قسم عقل که اعتراض بر احکام دین موجب اعراض
 از حکم خداوند تعالی باشد از عقل معلوم الملکوت است که سابق
 حال قیاس و عقل گذشته و عرض مصرح بالا از حضرات
 ملائکه علیهم السلام بسبب نخوت اعراض نه بود چنانچه ملائکه
 علیهم السلام عرض ساخته اند سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا بِكَ
 عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَكِیْمُ فَقَطَّحَالَا اَنْدُکِی غُورٌ کَالْ
 که هرگاه حضرات ملائکه با وجود منزلت عالی از فهم مصالح
 و اسرار این دمی معذور مانده دیگر فکر و اصرار بر ساخته از در عجز

واعتراف در آمدند ما و شما که باشیم که بر احکام مملو از اسرار
 و منافع دارین لب بچون و چسبیدیم بر عقل کشائیم
 اللَّهُمَّ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَخَاصِّهِ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ
 اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ فِي أُمَّتِهِ وَاسْتَعْمِلْنَا بِسُنَّتِهِ وَاجْعَلْنَا
 فِي زُفَرَتِهِ وَتَحْتَ لُؤَائِهِ وَاجْعَلْنَا مِنْ رُفَقَائِهِ وَأَوْرِدْنَا
 حَوْضَهُ وَاسْقِنَا بِكَاسِهِ وَانْقِنَا بِحُجَّتِهِ اللَّهُمَّ آمِينَ يَا رَبَّ
 الْعَالَمِينَ صَلِّ عَلَى اللَّهِ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ از درت
 که یک شفاعت در رسد به عصیت را هر طاعت در رسد
 ای شفاعت خواه شست تیره روز به لطف کن شمع شفاعت
 بر فروز به هر که شمع توبه بیند شکار به جان بطوح دل دهد

پروانه وار به دیده جان راقای تو بس هست به هر دو عالم
 راصفای تو بس هست به الله صلی وسلم وبارک علی
 من اسمہ سیدنا محمد وحریرہ علیکم وقوی و ذو فضل
 و ذو عز و ناصر و شفیع و رؤف و رحیم و کریم و ولی
 صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم برحمتک یا ارحم الراحمین
 و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین ط فقط
تتم الکتاب بعون الملک الوهاب
 نقل قطعه تاریخ طبع این رساله نجم ثاقب از جناب شایه محمدی صاحب

مطبعه امیر علی چوین رامسر

نامش بلند است چون نجم ساطع

از طبع طبع گردیده طالع
 محمدی محمدی

شد نجم ثاقب در چشمه علم

آنکس که تالیف این نسخه فرمود

تاریخ طبعش گو نجم ثاقب

۵۰- قطعه دیگر

فرمود نجم الدین با تالیف با طرز حسن	نافع فی اعلیٰ و ادنی این کتاب لایحوا
در طبع آن سیدین اندک بیت صرف کرد	تا منتفع زان بیدل تالیف که دشمن و شا
یجعی نوشتن مصرعی که لای تا پنج طبع	الله اکبر آمد اندر قالب طبع این کتاب شماره ۱۲۸۶ هجری معلوم

رباعی

مطبوع شد این نسخه بفضل و امیب	یاران در کار هست فکر صائب
یجعی نوشتن سال طبعش بینید	تا بید ز اوج طبع نجم ثاقب شماره ۱۲۸۶ هجری معلوم

از جناب موسی حد کبیر صاحب

نجم ثاقب طبع شد چون خوابه دین	نور زن مطبوع در تعلیم های شمع شماره ۱۲۸۶ هجری معلوم
باقت اندم گفت از حیرت که امی مدخل	مژده ده با ایل ایمان نجم ثاقب طبع شد شماره ۱۲۸۶ هجری معلوم

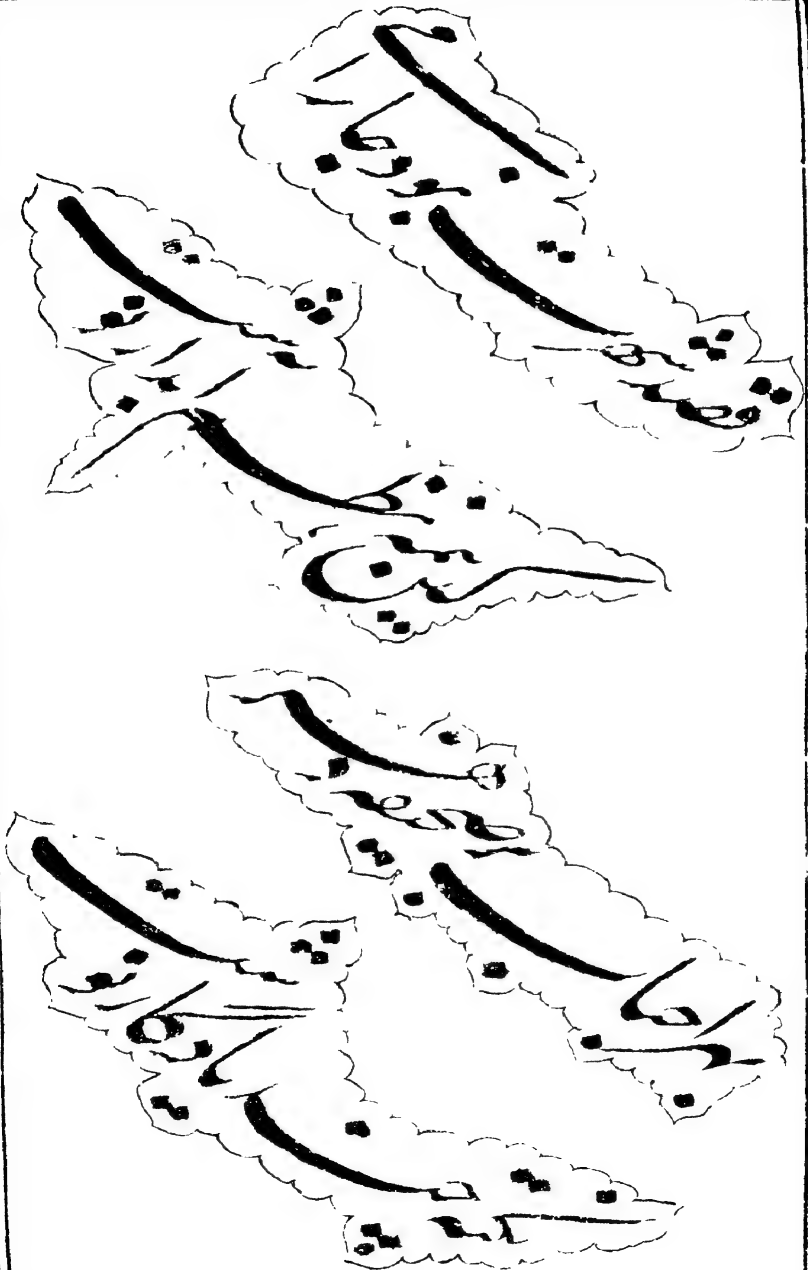
ایضا

مقرر طبع شد که دانی چشمه علمش	دران چمن نجم ثاقب طبع شد طبع محمد عثمان
بجستم سال فصلی بی اشکال باجری	بقید بنیات هم ز برایت نادان
بگفت از من بهین مصرع پیانج و توفیش	دلاواشد طلوع نجم ثاقب پایت ایمان عاشق افضلی سلمه جری مسلم

سال وصال ۱۲۹۵ هجری صلعم

من دست دامن آل رسول

صلی الله علیه وآله وسلم





صفت نثر لطیفات ساله مخزن اقبالیه و ابراهیمیه							
صفر	مهر	غسل	صبح	صفر	مهر	غسل	صبح
۳	۶	سجاد و خجسته	سجاد و طه و قیام	۳۵	۶	این	این
۷	۷	و این خجسته	و این خجسته	۳۶	۷	چان	چان
۸	۹	وجود	وجود	۳۷	۱۰	کشید	کشید
۱۳	۱۱	۷	۷	۳۸	۱۱	+	عمر و علی
۲۱	۲	غم	غم	۳۹	۱۲	زمانی	زمانی
۲۵	۹	علی	سلا علی	۴۰	۷	نور الحسن	نور الحسن
۲۷	۶	نیش	نیش	۴۱	۱	دائر	دائر
۷	۹	ازد	ازد	۷	۵	اعتقاد	اعتقاد
۲۸	۷	ودم	ودم	۴۹	۱۱	توبه	توبه
۷	۱۱	یم	یم				
۲۹	۹	هست	هست				
۳۱	۲	شکاکت	شکاکت				
۳۱	۵	که	و				
۴۴	۱۱	دک	در				
۴۴	۳	دشمن	دشمن				

از اینجا صحت شاه کل کتاب بحکم ثاقب از صفحه ۱ تا صفحه ۱۵ که علی التقریبات است

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۳	اقد	نقد	۲۴	برعاشیه ۵	پاری	یاری
۴	۷	جمله	که جمله	۲۵	برعاشیه ۶	برترن	برتن
۵	۶	کند	کنند	۲۶	برعاشیه ۱۶	پا	یا
۶	۱۱	دساق	درواق	۲۷	برعاشیه ۱۷	روان	روآن
۸	۳	اشاق	اشان	۲۸	۵	ملکم	یعنکم
۹	۹	قونی است	قونی وکیل	۲۹	۵	عافان	عافان باطن
۱۰	۱۰	بدکن	بدکن باهام	۳۰	۹	دیگر	دیگر از غیر
۱۱	برعاشیه ۱۱	مارکوم	مارکوم	۳۱	برعاشیه ۱۱	توبه	توبه
۱۲	برعاشیه ۱۵	باعتل	باعتل	۳۲	برعاشیه ۶	حمدا	که حمدا
۱۳	۸	اختیار	انتیاز	۳۳	۶	هتبا	هتبا
۱۸	۵	ربک	ربک	۳۴	برعاشیه ۹	منجت	مجب
۱۹	برعاشیه ۱۳	زرق	زرق	۳۵	۹	علوم	علوم فلسفه و غیره
۲۱	برعاشیه ۶	خفا	خفا	۳۶	۲	عقربن	عقربن
۲۲	۷	نگو	نگو	۳۷	۶	اله	الله
۲۲	۷	ارسیده	ارسیده	۳۸	۲	دیگران	دیگران که از نیکان دارند

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۲	۷	بخترازان	البته بخترازان	۹۳	۱۰	بینند	بینند بنید
۴۵	۶	ببر	ببر	۹۶	۱۰	استر	استرنا
۴۹	۱۱	ثلث	ثلث	۹۸	۱	گنج	کج
۵۰	۸	عجب	عجب	۱۰۰	برخاسته ۱۳	راواجت	رازاواجبت
۵۲	برخاسته ۵	پیش	پیش افغانی	۱۰۱	برخاسته ۱۷	که ما	که عوما
۵۳	۸	خود غور	خود غور	۱۰۲	برخاسته ۲۱	بزدارند	بردارند
۶۶	۶	نال	خاکبر	۹۹	۳	مخس	مخس
۷۰	۷	منغن	منغن	۱۰۰	۵	ایمان	ایماندانه
۷۷	برخاسته ۱۱	نیست	نیست	۱۰۱	۷	عقل	عقل
۷۸	برخاسته ۲	نیست	نیست	۱۰۳	۱۱	آرد	آرد
۷۹	۸	ندانند	ندانند و دانند	۱۰۴	برخاسته ۸	مطالب	مطالب
۸۱	۱۱	غائب	غائب	۱۰۵	برخاسته ۹	بیچ	بیچیده
۸۵	۱	کو	کو	۱۰۷	۱۰	باشد	فاسد
۸۹	۱۱	قد	قدشه راه	۱۰۹	۵	علیه السلام	علیه السلام
۹۰	۳	الفوم	الفوم	۱۱۳	۵	ن	نمان
۹۲	۱	سبت	سبب	۱۱۴	۹	دمان	جهان

صغیر	مطر	غلاط	صیح	صغیر	مطر	غلاط	صیح
۱۱۳	برشانیه ۱۵	صفه	حلقه	۱۲۹	۱	تفصیل	تفصیل
۱۱۴	برشانیه ۱۳	مستقیم	مقام	۱۳۹	برشانیه ۱۵	اہل	ماہل
۱۱۵	برشانیه ۲	درہ	درنقل	۱۳۰	۹	کدائی	کدائی
۱۱۶	برشانیه ۳	خلافہ	غلامہ	۱۴۱	برشانیه ۱۱	نیوہام	درنیوہام
۱۱۷	برشانیه ۵	دنا	دنیا	۱۴۲	برشانیه ۳	منون	المنون
۱۱۸	برشانیه ۱۲	سر	سہ	۱۴۳	برشانیه ۳	ہواہ	وہواہ
۱۱۹	برشانیه ۱۳	مستقبل	مستقبل	۱۴۴	برشانیه ۸	بت	محببت
۱۲۰	برشانیه ۹	دجواب	درجواب	۱۴۵	۱۰	می توان	می توانند
۱۲۱	برشانیه ۲۰	انہا	لہ انہا	۱۴۶	۹	تفصیل	تفصیل آن
۱۲۲	برشانیه ۱۱	سبش	قلبش	۱۴۷	برشانیه ۲	ذہن	دزدہن
۱۲۳	برشانیه ۱	ہم	ہم	۱۴۸	۶	عقل	عقل او
۱۲۴	۴	عقوبت	عقوبت	۱۴۹	۲	بیامزد	بنامزد
۱۲۵	۵	دارند	دارد				
۱۲۶	برشانیه	نہایت	عقاب				
۱۲۷	برشانیه ۳	منت	سنت				
۱۲۸	۴	نظم	نظم				

